

دستنویس ر ۴۱۰

پیشینیا

به کوشش

دکتر ماهیار نوآبی      دکتر کنجیر و جابا سپاسا

و با همکاری فنی

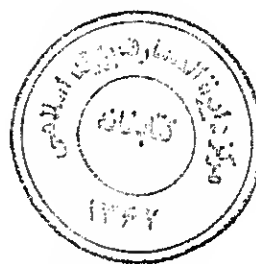
دکتر بهرام فره‌وشی      دکتر محمود طاووسی



از انتشارات

مؤسسه آسیائی « دانشگاه پهلوی » شیراز

IR  
PIR 2065  
P41.1225y  
59



۱۶۹۴۱۰

از این کتاب ۱۰۰۰ نسخه ، یکصد نسخه روی کاغذ شفاف رنگین و نهصد نسخه روی کاغذ سفید  
در چاپخانه های مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران و شرکت چاپ اپنا کوتهران ، بچاپ رسید.  
۲۵۳۵ شاهنشاهی

## سرآغاز

اشارت دانشمندان فیلسوفانی چون ابوریحان بیرونی و محمد زکریا رازی و شهاب الدین  
سهروردی و حکمت خسروانی و فلسفه ایرانی، تذکره پلینیوس رومی در باب استفاده هرمریوس یونانی  
از کتابهای رشتی، مطالبی که در کتابهای رشتی چون مروج الذهب، معجم التواریخ و انقیص  
نامه هاستنیه بن بنی اسرائیل و احادیث اسلام آمده است، و جوهری و کریم و نصیبی و  
و قیصری و جندرشاپور، ترجمه هاستنیه از زبانه پهلوی، پیدایش دانشمندان فیلسوفان  
و اندیشمندان بلند پایه اسرورد و ولان طلانی اسلام، یعنی دور از خلافت عباسیان، از  
سهروردی، که شمار آنها از دانشمندان هر یک از کشورهای اسلام و دیگر و بلکه از همه دینار و هم بیشتر است.

وجود سنگ‌نبشته مارپوش باستان و پارس میانه و پارتی، نامه مینو اوستا، آثار بارزانه  
مانویات به زبانهای پارسیک و پهلوانیک و سانسکریتی و چینی و قطبر و کتابهای پهلوی (پارسیک)  
چند که تاکنون بجای مانده اند، همه دلالت بر وجود فرهنگ تمدنی بزرگ و درخشان، از دیرباز،  
در سرزمین ایران بزرگ میکنند که بر پایه فلسفه ایرانی استوار و عجلت.

علت هر چه باشد، سیاسی یا اقتصادی و یا اجتماعات تغییر خط و یا همه آنها بهم، متدرسم این است  
که بسیار از آثار مدون دوران ساسانی و آغاز دوران اسلام ایران از میان رفته است، و عده اند  
که از سده هجری و زمانه رمانی یافته اند در موزه ها و کتابخانه ها محترم اروپا و بیشتر در هندوستان و در کتابخانه  
پارسیان نگاها در مشرق. اینها میتوانند روشنگر زوایا و ناشناخته تاریخ و فرهنگ کهن ما  
باشند، و از این رو نگاها در چاپ و انتشار آنها و تسهیل دانشمندانش به مقابله و تصحیح و ترجمه این گنجینه ها  
که ما را به شناخت بیشتر زبان فارسی و عناصر آن در بیان مفاهیم یار میکنند، بر ما واجب است.

و باز از این رو بگویم که نگارنده و دانشمند و ترجمه کننده استاد دکتر مایه نوالی رئیس مؤسسه آسیاتیک

دانشگاه پهلوی پینما دکر دکر بر بزرگداشت پنجاه سال شانشاهی خجسته دودمان پهلوی شادی  
روان بنیان گذار آن پنجاه نسخه خط پهلوی راز سورسوسه آسیائی دانشگاه پهلوی چاپ منتشر کنیم. این پینما  
از دل و جان پذیریم.

این پنجاه جلد کتاب پهلوی و کتاب بارگاه رضا حدیه مائی است که در این تین ملی برگزید  
پنجاه شانشاهی پهلوی مافروتنی به پیگانه شانشاهی آریم ریاست عالییه دانشگاه پهلوی و علیا حضرت شهبانو فرح  
ریاست عالییه سورسوسه آسیائی دانشگاه پهلوی تقدیم میشود.

فرهنگ مهر-  
رئیس دانشگاه پهلوی



## دیبچه

مؤسسه آسیائی وابسته به دانشگاه پهلور اتقار دارد که بزرگداشت  
نخا بهمین پادشاه دو دمان پهلور را، مجموعه اسرار، در نجاه جلد، از دستنویسها  
پهلور و دوستی و پژوهشها را بر این چاپ کند و به جود استادان فرنگ و  
ادب ایران تقدیم دارد.

در تابستان ۱۳۰۵ هجری خورشیدی، میرفت، در آن هنگام اندیشه چاپ مجموعه اسرار متعلق  
به حبه رضا شاه بزرگ بدین سبب و روز تا جگر از سر (چهارم) از ویشته  
۱۳۰۵ هجری خورشیدی، میرفت، در آن هنگام اندیشه چاپ مجموعه اسرار متعلق  
پهلور یا به نخبه بهمین پادشاه پهلور را از خاطر نگذاشت و سپرد این اندیشه را  
بائیر دانشمند دانشگاه پهلور جناب آقا دکتر فرنگ مهر، که از شیفتگان  
فرنگ ایراند و از یارانشانند، این فرنگ که بنیچگاه در ین نکرده و  
نمکنند، در میان گذشتیم تا اگر در این اندیشه با هم همدارستان باشند مراتب

به شرف عرض شهبانو فرمینگ پرور ایران ریاست عالیہ مؤسسہ آسیا برسانند  
 مگر اجازه فرمایند تا مؤسسہ آسیائی بدیم کار شایسته دست یازد.  
 جناب آقا و دکتر فرمینگ به باپیشانی کشاده و آغوش باز از این اندیشه استقبال  
 کردند و ملامت را به شرف عرض شهبانو بر ایران رساندند و دیر نگذشت کہ فرمان  
 علیا حضرت شهبانو بدیم کار نیک شرف صدور یافت و به مؤسسہ آسیا ابلاغ شد.  
 شورار استاد از مؤسسہ آسیا، باالهام از نام خاندان، کہ جشن بزرگداشت  
 شاهیہ آریه، مردم ایران ارسال برگزار میکنند، چاپ کردن کتاب یا  
 دستنویسها را در درجہ اول اهمیت قلمداد کرد. کشور کہ در این بیش از ہر کشور دیگر میتوان  
 بہ دستنویسها پرہیز و اوستائی دست یافت کشور ہندوستان ہر چند بدبختانہ  
 ہوا گرم و نمناک آنجا با کتاب سازگانیت و کاغذ را زود شکندہ و تباہ مینار و مریوسند.  
 در فہرست کہ جمشید کاویں جی کاتراک بہ نام "گنجینہ ہا شرقی" (ORIENTAL  
 TREASURES) گرد آورده و بہ سال یکہزار و نہصد و پیر و یک میلاد (دو ہزار و پانصد)  
 شہابی



به چاپ رسانده است، از پیش از این در دستنویس ایران و هند نام برده که اکنون بر خر  
از آنها از میان رفته است، و این، نه تنها بواسطه آب و هوای هند و ستان بجهت بلکه به توجیه  
و نادانی هم در نابجای آنها بهره بسیار داشته است. گردآورنده فهرست یاد شده به نگارنده  
این بطور می گفت: «سرالین از چاپ آن فهرست کدام بخانه اوراق که خداوند آن صاحب  
چنین دستنویس هلو و استانبول و غیره را دیده و پشوهید و نام آنها را در فهرست آورده، هم  
خداوند خانه بجهت دیگر شش نامه بجهت از کدبانو سران دستنویسها را گرفتم، و در آنها از زله  
دیدار و برادران که مبادا برگ پاره ها را از زیر پایی قد و برادر و گناه بزرگ بشمار آید به آب دریا سپرد.  
با این همه، هم اکنون، چندین صد دستنویس هلو و استانبول در هند و ستان هست  
که تقریباً همه از روز دستنویسها گرفته تر و نویسی شده اند. بیشتر آنها روزگار از آن کتابخانه ها  
شخص بجهت رفته رفته به کتابخانه ها عمومی و مؤسسات راه یافته اند تا بیشتر و بهتر از آنها نگاهداری شود  
و کمتر در معرض نابودی قرار گیرند. از این کتابخانه ها میتوان کتابخانه مؤسسه شرقی کاماو کتابخانه  
«نخست دستور، مهرجی رانا» رانا برد که صاحب مجموعه هاگر انبانی اردو دستنویسها هلو و استانبول اند

پاره‌ارز دستنویس‌ها نیز توسط شرق شناسان به کتابخانه مایتمم اروپا رسیده‌اند  
 که مهم‌ترین آنها مجموعه دستنویس‌ها است و به نام «پلوس» دوازده جلدی که به نام است که توسط  
 شرق شناس سرنام وسترگارد به اروپا برده شده و جاشین ادوکرستین سن - CHRISTEN  
 SEN آنها را چاپ کرده و بر آنها دیباچه نوشت. این کتابها اکنون بسیار کمیاب  
 و چند مجلد آن نایاب است.

برادر انجام دادیم فرمان، اردوستان و دانشم دستور کهنه و جاماسب آسا، دستور  
 بزرگ شهر میسر و سر کتابخانه «مؤسسه شرقی کاما» یار خودم تا از هیات امنای کتابخانه‌ها  
 «مؤسسه شرقی کاما» و نخست دستور مهر برانا، اجازه عکسبرداری از دستنویس‌ها به پلوشان را بگیرد  
 و اگر نخواهد دستور دستنویس‌ها را از زنده دارند بر آنها بگیرد، کارگرنش دستنویس‌ها برادر  
 عکسبرداری نیز عیبت و بر والد داشت تا آنچه لازم می‌بود میسر و داند برگزیند. این کار به دستور انجام  
 گرفت چه دستنویس‌ها از طرف هیات امنای کتابخانه‌ها و خاندان انکلساریا (که چند  
 دستنویس از این مجموعه متعلق به آنهاست) تنها به او سپرده شد، و وی، امانت دار را

رنج سفر بر خود هموار ساخت و با دو جامه دارن پر از کتاب به لیرا سن آمد، سه ماه تمام از باقم تا شام  
 در چاپخانه مارداشکا پهلوی شیراز و دانشگاه تهران گذراند و در همه جا با دستنویسها همراه بود  
 من و همتا من از مؤسسه آسیا نیز همه جا با و همگام بودیم تا کار عکسبرداری سر و حیدر دستنویس  
 بپایان رسید، دستور کخیر و محبوب بود به میرزا که ما نیز از تطبیق عکسها با دستنویسها و رفع کمبود آنها  
 در پی و سر به بند و ستان فتم تا این مهم انجام شد. نامه سر نیز به پروفیسور آسموسن استاد دانشگاه کپنهاک  
 نوشتم مگر اجازه تجدید چاپ دستنویسها را کتابخانه کپنهاک را از ناشر نخستین آنها - MUNKS

بگیرد، اجازه گرفته شد و نامه ما به چاپ رسید . GAARD

مؤسسه آسیا پس در و فروان خود را به پیشگاه شهبانو فرزندک پرور که  
 با فرمان خود این افتخار را نصیب ساخته، تقدیم مر دارد .  
 از جناب آقا و دکتر فرهنگ مهر سردار دانشگاه پهلوی که در راه پیشرفت کار از هیچ یار  
 معنوم و مادر دریغ نکرد سپاسگزار هست .  
 از دستور کخیر و جاماسب آسا که بایار و در چاپ این مجموعه پنجاه جلد مر میور شود

سپاسگزار است .

از پر و فسور آسموسن که اجازه چاپ مجموعه اوستا و پهلوی کهنه‌هاک به ما پیرو

او انجام یافت سپاسگزار است .

از دکتر مجبرام فره وشر مدیر عامل داره انتشارات دانشگاه تهران که چاپ کردن

بسیار و چند جلد از این مجموعه را در چاپخانه دانشگاه تهران پذیرفت و چاپ آنها با مشاوری

فخر و مسرت سپاسگزار است .

از دکتر محمود طاهری که تطبیق و ویراستن و آراستن هر صفحه از تمام این مجموعه بدست

و مر و با مشورت و مر انجام شد سپاسگزار است .

ماهیاری نوابی

استاد و رئیس مؤسسه آسیائی

### پیشگفتار

دستنویس R ۴۱۰ یکی از ده دستنویسی است که دکتر سرجیوانجی ج مدی به کتابخانه موزه سسه شرقی ک. ر. کاما در بمبئی در سال ۱۹۳۳ اهداء کرده است.

اندازه این دستنویس ۲۰x۳۱ سانتیمتر و شماره صفحه‌هایش ۱۷۱ است. بر هر صفحه‌ای از آن ۱۲ سطر نوشته شده است. کاغذ آن برگ آبی و ساخت انگلستان است با نشان Moinier, s Fine 1853 و جلد آن تمام چرم است. صفحه‌های ۶۵ و ۱۰۵ آن سفید مانده و ۹۷-۹۸ و ۹۹-۱۰۰ ظاهراً "در هنگام صحافی جایجا شده است. یادداشتی که اهداء کننده بر برگ نخستین آن بامداد نوشته است حاکی است که این دستنویس را وی به بهای پنج روپیه از بورجرجی سهرابجی اش‌برنر (Burjorji Sohrabji Ashburner) در دهم ماه مارس ۱۹۰۳ خریده است. پس از آن جدولی است از مندرجات دستنویس (۱).

پایان نویسی به فارسی (صفحه ۶۲ سطر ۸) و پس از آن پایان نویسی دیگری به پهلوی (صفحه ۶۳ سطر ۳) در این مجموعه دیده میشود که نشان میدهد که این دستنویس راهبرید جمشید پشوتن هرمزدیار سنجانا در بلسر (Bulsar) از روی نسخه کهنه‌تری به خط رستم بهرام داراب سهراب مانک پشوتن سنجانا که تاریخ نوشتن آن روز اشتاد ماه فروردین ۱۱۲۵ یزدگردی (۱۷۵۶/۱۱/۱۴ م) بوده است نوشته و رونویس آن را در روز دیبادرماه آوان (قدیم) سال ۱۲۲۵ یزدگردی (۱۸۵۶/۵/۳۰ م) به پایان رسانده است.

این دستنویس مجموعه‌ای است از متن‌های گوناگونی که با متنی که به نام "قطعات تهمورس" یا "پرسش‌ها" معروف است، آغاز میشود و قطعاتی است به زبان پهلوی، پراکنده و جایجا شده، مشحون به آیاتی از اوستا و ترجمه فارسی زیر هر سطر، همه این متن "پرسش‌ها" را ک. م. جاماسپ آسا و ه. هو مباخ در سال ۱۹۷۱ بچاپ رسانده‌اند (۲).

صفحه‌های ۱۲، ۲۰-۲۴، ۷ متن پهلوی منحصر بفردی را در بر دارد که از سی پرسش و پاسخ فراهم شده است و در سطرهای نخستین آن فراهم آورنده یادآور میشود که این متن را برای زرتشتیان دیندار سرزمین هندوستان نوشته است.

در صفحه‌های ۲۴، ۸-۲۷، ۱۱، متن ناقصی (با معنی فارسی زیر هر سطر) "اندرز اوشنداناک" جای دارد. متن این اندرز را دابار سال ۱۹۳۰ در بمبئی به چاپ رسانده

(۱) عکسبرداری از این صفحه ممکن نشد.

(۲) K. M. Jamasp-Asa & H. Humbach: *Pursišnīhā, a zoroastrian Catechism*, Wiesbaden 1971.

است. این متن برابر با صفحه‌های ۱ - ۲۲ دابار است پایان نویسی که بی هیچ فاصله‌ای پس از این متن می‌آید (صفحه ۲۷، ۱۲ - ۲۸) حاکی است که این متن از روی نسخه‌ای نوشته شده است که خود آن از روی دستنویس کهنه‌تری که تاریخ آن روز دی به مهر . . . سماه ۹۳۶ (ظاهرا " یزدگردی) بوده رونویس شده بوده است.

پس از آن متن پهلوی ائوگمادئیچا *Agamadaeča* می‌آید (صفحه ۲۹ - ۵۳، ۶) با معنی فارسی آن زیر هر سطر و جابجا آیاتی از اوستا (نک: شگفتار دستنویس D3 همین مجموعه).

و پس از آن در صفحه‌های ۵۳، ۷ - ۶۲، ۷ متن پهلوی "چیم کستیک بستن" است با معنی فارسی زیر هر سطر.

ت. د. انکلساریا نیز، در "دانا و مینو خرد" ی که وی بسال ۱۹۱۳ در بمبئی به چاپ رسانده است کوششی برای ترجمه این متن از پازند به پهلوی کرده است. متن پازند - سانسکریت آن را هم. ف. ی. یونکر H. F. J. Junker بنام *Der Wissbegierige Sohn* در لیبزیک به سال ۱۹۵۹ چاپ و نوادیا آن را تفسیر کرده است. نوادیا شرح این متن را نیز در کتابش به نام "زبان و ادب فارسی میانه" زرتشتیان "آورده است (۱). و پس از آن از صفحه ۶۶ - ۱۰۴، ۲ واژه‌نامه‌ایست به فارسی و ناتمام به نام "لغات زندو پازند و اوستا".

آخرین متن این دستنویس که صفحه‌های ۱۰۶ تا ۱۷۱ را پر ساخته است باز واژه‌نامه پهلوی - پازند ناتمامی است به خط فارسی. واژه‌ها به روش الفبای فارسی مرتب شده است و تا حرف "شین" بیشتر ندارد. آغاز هر حرف یا خط قرمز نوشته شده است. شرح این دستنویس را ب. ت. انکلساریا در مجله "مؤسسه شرقی ک. ر. ک." شماره ۳۱ چاپ بمبئی سال ۱۹۳۷ صفحه‌های ۱۳۶ - ۱۴۲ آورده است.

#### ماهیار نوایی

- (۱) J. C. Tavadia: Die Mittelpersische Sprache und literature der Zarathustrier, Leipzig 1956, 102
- (۲) oural of the K. R. Cama Oriental Institute 31, Bombay.

1000

1000

1000

1000

1000

1000

1000

در این کتاب به بیان...

۱. فصل اول در بیان...

۲. فصل دوم در بیان...

۳. فصل سوم در بیان...

۴. فصل چهارم در بیان...

۵. فصل پنجم در بیان...

۶. فصل ششم در بیان...

۷. فصل هفتم در بیان...

۸. فصل هشتم در بیان...

۹. فصل نهم در بیان...

۱۰. فصل دهم در بیان...

۱۱. فصل یازدهم در بیان...





عالمی سطح پر اسلام اور مسلمانانہ کیساتھ  
کر اور خوش کردی ی ادائیگی از دربر

مهرماه و سهوا - کیسیا له ۱۱ و صحت ۱۹۵۱ و اول به بدو و صحت  
اولش مراد روان به کدام کمره بسیار خواہش

[illegible]

لحم و عصفور و مرغ و جگر و کبده و ریه و سینه و شکم و کبد  
و اسرار و اندر و دوش و سر و دوش و اندر و کبد و سینه و شکم و کبد

سود و سودها را به ستمی که در آن است، دست خود افسرد  
لوش مراد آخ جوی از روز بوس دروازه انشا سفندانه

سوم بهم سید کمال فی ۱۴۱۵ و ۱۱۵۰ طبعه و اول بهم سید ۶۳  
کر آتش زور در سرده آتش بر

سید محمد حسن ۱۶ سید محمد حسن ۱۷ سید محمد حسن ۱۸ سید محمد حسن ۱۹ سید محمد حسن ۲۰

۱۱۴۱ د ای د نومبر ۱۱ افغام پستې، دوله، د اسکی پولې، د  
کردنه وانه کمد اوښته زړش ، ازبکیش

میتوانیم به یک کوزه آب و ده قطره روغن بزنیم و در آن  
یزدان به یک کوزه کونک

۱۰. سهم در صورتی که به دفعه سوای آن سهمی نداشته باشد و سهم را  
که یکبار آن در دست باشد به شمرده و ارزش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۱۱۴۱ هـ ۱۲۵۹ م

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

۵  
پایان به نام محمد و آیه وسهوا علی اسم الله که  
برادر خواسته گاه توانی آنرا از

بسم الله الرحمن الرحيم  
والله اعلم بالصواب  
لا اله الا الله  
از  
جانب  
توابع

افزونش اندیش است و خوش خواهد آئین آمد به مهر

روزنامه انجمن اهل حق  
نیاش  
۱۱۱۱  
فرایند  
۱۱۱۱  
کردن

لعمري سچا ہی ہے۔ لہذا یہ کہیں سے آئے ہیں جو ان کے لئے  
 چوتھا نا تواریخ

۱۰

مقررہ کی رقم - اکیس لاکھ سو سو روپے - ۱۹۳۱ء  
برائے - ۱۹۳۱ء

۱۹۴۱ء ۱۵ ستمبر ۱۹۴۱ء کو دہلی میں پیدا ہوئے۔  
پیشہ: دانشور













اسم و سید و اولاد اسم و سید  
شکند که کرم دل به نه آفرید نیت

الجزء الأول من سنة ١٤٠٦ هـ  
أول شهر ربيع الأول

[illegible]

لے ہدایہ دینا یہ حکم ہے کہ  
اس کا نام رکھنا و صلا ۱۹۵۱ء

۵ " •

[illegible]

موسی و اارسی • یسوع بن یوسف اندو سع . موسی و ساره  
یزدا : کردا : دین مازنی

سید الجی رحمتہ و فیہ مدد ہے ۔ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱  
کے ہیں دینے مستان

سنگین به او به هم سو احمق ای او بد : ایود عیب  
اشو به دوستا و ازند به ایود عیب

[illegible]

۲۔ دھرم، دھرم ستریم (دھرم) سے جوڑا اور بندھا ہوا ہے۔ ۵۔ ۱۶۔ ۱۷۔ ۱۸۔ ۱۹۔ ۲۰۔

کشف‌المحجوب فی شرح مسکن الایمان اولاد اسماء و دکترا فقه و فقه اسلامی  
مستاد: اثر: دکترا



و بهر حال که او قلمی است که لکند و می‌آید : بهر حال  
پاسخ روزی که از خان بلند برآید

و بهر حال که او قلمی است که لکند و می‌آید : بهر حال  
به هر حال خواهد بود که به خان ابرار خوش

است. این است که او قلمی است که لکند و می‌آید : بهر حال  
و بهر حال خواهد بود که به خان ابرار خوش

و بهر حال که او قلمی است که لکند و می‌آید : بهر حال  
مرد خواسته که او قلمی است که لکند و می‌آید : بهر حال

و بهر حال که او قلمی است که لکند و می‌آید : بهر حال  
و بهر حال خواهد بود که به خان ابرار خوش

و بهر حال که او قلمی است که لکند و می‌آید : بهر حال  
افزونش او را خوش خواهد بود که به خان ابرار خوش

و بهر حال که او قلمی است که لکند و می‌آید : بهر حال  
و بهر حال خواهد بود که به خان ابرار خوش

و بهر حال که او قلمی است که لکند و می‌آید : بهر حال  
و بهر حال خواهد بود که به خان ابرار خوش

و بهر حال که او قلمی است که لکند و می‌آید : بهر حال  
و بهر حال خواهد بود که به خان ابرار خوش

و بهر حال که او قلمی است که لکند و می‌آید : بهر حال  
و بهر حال خواهد بود که به خان ابرار خوش

و بهر حال که او قلمی است که لکند و می‌آید : بهر حال  
و بهر حال خواهد بود که به خان ابرار خوش

و بهر حال که او قلمی است که لکند و می‌آید : بهر حال  
و بهر حال خواهد بود که به خان ابرار خوش





سایه و شکوه میسر است : در اقلیم بودم مریض  
اد آنرا برتر جهان پرورش ادش چهارم

۸۸۱۱۱۱ : در محله کلاقی و والد بسمه تعالی داد  
چرا داد : مور دانه کش اور از ک

۱۳۸۴ و لغت ۱۱۲۵ کوه ۱۱۲۶ ۱۳۸۵ هم گیسو ۱۳۸۶ روم به ۱۱۲۷ لید  
ب افانند که خورش از پ نه

۱۴۰۰ هجری قمری ۱۴۰۰ هجری قمری ۱۴۰۰ هجری قمری ۱۴۰۰ هجری قمری ۱۴۰۰ هجری قمری

۴۱۴ : در مستحقین عاقلان و اولاد عاقلان که در سواد و ادب  
چند با سحر که سحر با روشن

اسماء اُمّی بسم و یوم و والہ وا مائے محمد بن علی  
کشد چند از اند کرم چند

اندر بزمش لم بر گفت هستی نه به آینه

دفعه اولیه به کتابات قسم وند دفعه دوم دفعه سوم دفعه چهارم  
داستورشن استند زند حیوانی که

فرید نسیم د محمد نسیم اٹاں  
 اختر قاضی دنیا مرد اسٹو  
 فرامیہ ہوت

فرايه بهوخت فرايو بهو درشت  
چشم بکند

لا انا ولا احد منكم  
است اش چشم پنا باز دار هسته

لواء حسن علی کے لیے نو فوجیہ مقررہ ہے اور وہ اس وقت اس وقت اس وقت  
 ہے جس میں روٹنہا ہے خیر کام کرنے والا ہے

[illegible]

۱۳۴۱ھ بمطابق ۱۹۲۲ء : راجپوتوں کو سلا کوٹس ۱۳۴۱ھ بمطابق ۱۳۴۱ھ سال  
پانچ ہزار سے حد سے سال اوش

[illegible]

همه که در این راه است، کسب کند، از همه کسو، حکم و فرمان، بفرمود  
مور نه خوریه باز در سواخ زوید چنیز

قسم ۱ علمائے شریعت ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ : ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰  
جہاں زیورند کم از نو کشید برش بیخ

۶۸ فصلی ۱۳۱ : در بعضی از معنیها هم به کار می آید  
چم داد با سنج او را

سہ ماہی ۱۰۰ روپیہ ۵۰ روپیہ ۱۰ روپیہ ۱۰ روپیہ ۱۰ روپیہ ۱۰ روپیہ ۱۰ روپیہ ۱۰ روپیہ ۱۰ روپیہ ۱۰ روپیہ  
 سہ ماہی ۱۰ روپیہ ۵۰ روپیہ ۱۰ روپیہ ۱۰ روپیہ ۱۰ روپیہ ۱۰ روپیہ ۱۰ روپیہ ۱۰ روپیہ ۱۰ روپیہ ۱۰ روپیہ

۱۳۰۵ هـ : ۱۳۰۴ هـ  
دوره پیش که - رشید خانی و سرفراز

۴۱۲ م مری : رو ستمی م مری ستمی مری و ستمی مری  
چند چنان پاسخ چنان

که اند و این را هم در دستم می‌باشد  
که هر دو باید از آن دریغ نمودند

[illegible]

















ویند کام رو سسسی لید سسسی ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱  
کار که پیشیا کن بهید کوفه دیک به کردن ۱

ویند کام لیس ۱۱۱۱ کام ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱  
کار جز کوشش دیک به

کام ۱۱۱۱ رو سسسی ۱۱۱۱ کام ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱  
ردانه فراخ تر جز دانش ددانه

۱۱۱۱ ۱۱۱۱ کام ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱  
دیک جز به از از از از از از از از از از از از

۱۱۱۱ ۱۱۱۱ لید سسسی ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱  
نمان کرد نه شاید درین دیک جز اردش

۱۱۱۱ ۱۱۱۱ لید سسسی ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱  
بودن نه شاید کردن خویش دیک با

۱۱۱۱ ۱۱۱۱ کام ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱  
۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

۱۱۱۱ ۱۱۱۱ کام ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱  
دیک از از از از از از از از از از از از

۱۱۱۱ ۱۱۱۱ کام ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱  
یک چیز از از از از از از از از از از از از

۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ کام ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱  
دیک بند بند از از از از از از از از از از از از

۱۱۱۱ ۱۱۱۱ کام ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱  
آسیا از از از از از از از از از از از از

۱۱۱۱ ۱۱۱۱ لید ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱  
دیک راه به به به به به به به به به به به به















۳۱. سوای کسی که قیام دارد : است که در آن روز  
انوشه روانه داد و در آن دیوانه به روانه

۳۲. سوای کسی که یقین دارد : است که در آن روز  
انوشه روانه به کزند و در آن دیوانه به

۳۳. سوای کسی که یقین دارد : است که در آن روز  
بار کردن پس از به در آن

۳۴. سوای کسی که یقین دارد : است که در آن روز  
دیوانه به بر دانی یا جاده

۳۵. سوای کسی که یقین دارد : است که در آن روز  
ایزدان فراز ترسند و در آن بیش

۳۶. سوای کسی که یقین دارد : است که در آن روز  
کرک فرزند و در آن کرکانه

۳۷. سوای کسی که یقین دارد : است که در آن روز  
ترسید چه من بیش کرکانه خویشت

۳۸. سوای کسی که یقین دارد : است که در آن روز  
از بر کرک فرزند ترسند و ایشان روز بر

۳۹. سوای کسی که یقین دارد : است که در آن روز  
انوشه روانه فراز ترسند و در آن

۴۰. سوای کسی که یقین دارد : است که در آن روز  
ناد هر آن نایب آه کار به باید کردن

۴۱. سوای کسی که یقین دارد : است که در آن روز  
چون آن بهشت هر کردن و آن نایب رسید

۴۲. سوای کسی که یقین دارد : است که در آن روز  
ایستاد و از آن بهشت

۴۳. سوای کسی که یقین دارد : است که در آن روز

۱۴۱۱ قلم عسری ره به قسری ۱۴۱۱ ۰ ۱۴۱۱  
 بره . کورنخا . اید دیش . بار . چ

۱۴۱۲ ره به عسری به به عسری ۱۴۱۲ ۰ ۱۴۱۲  
 بار . چ . کورنخا . اید دیش . گفت

۱۴۱۳ به عسری به به عسری ۱۴۱۳ ۰ ۱۴۱۳  
 به . کورنخا . اید دیش . گفت

۱۴۱۴ به عسری به به عسری ۱۴۱۴ ۰ ۱۴۱۴  
 به . کورنخا . اید دیش . گفت

۱۴۱۵ به عسری به به عسری ۱۴۱۵ ۰ ۱۴۱۵  
 به . کورنخا . اید دیش . گفت

۱۴۱۶ به عسری به به عسری ۱۴۱۶ ۰ ۱۴۱۶  
 به . کورنخا . اید دیش . گفت

۱۴۱۷ به عسری به به عسری ۱۴۱۷ ۰ ۱۴۱۷  
 به . کورنخا . اید دیش . گفت

۱۴۱۸ به عسری به به عسری ۱۴۱۸ ۰ ۱۴۱۸  
 به . کورنخا . اید دیش . گفت

۱۴۱۹ به عسری به به عسری ۱۴۱۹ ۰ ۱۴۱۹  
 به . کورنخا . اید دیش . گفت

۱۴۲۰ به عسری به به عسری ۱۴۲۰ ۰ ۱۴۲۰  
 به . کورنخا . اید دیش . گفت

۱۴۲۱ به عسری به به عسری ۱۴۲۱ ۰ ۱۴۲۱  
 به . کورنخا . اید دیش . گفت

۱۴۲۲ به عسری به به عسری ۱۴۲۲ ۰ ۱۴۲۲  
 به . کورنخا . اید دیش . گفت





رو سگ (د) سگ سگ (و) - (ج) ۱۴۶۱ سگ سگ (و) سگ (و) ۱۴۶۱  
 بر مرک دیا

سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و)  
 بر

ه سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و)  
 نه بر آن مرک سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و)

تیم سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و)  
 کن بر سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و)

سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و)  
 بر سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و)

سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و)  
 فرزند سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و)

سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و)  
 دنیا سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و)

سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و)  
 در سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و)

سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و)  
 در سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و)

سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و)  
 سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و)

سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و)  
 از سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و)

سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و)  
 سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و) سگ سگ (و)





۱۱۱ کد کسب کوید لید کسم سب کسم ۱۱۱  
ب آخ راه تو نه خواهند مردم

۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱  
فریب دادن چاره نیست یک هزار

۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱  
سبب کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱  
همیشه همیشه

۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱  
لغت کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱  
مرکز مرکز

۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱  
کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱  
آخ خواهند تن چرخ ردا کسب کوید کسم ۱۱۱

۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱  
کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱  
آخ کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱

۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱  
کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱  
کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱

۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱  
کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱  
کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱

۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱  
کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱  
کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱

۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱  
کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱  
کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱

۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱  
کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱  
کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱

۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱  
کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱  
کسب کوید کسم ۱۱۱ کسب کوید کسم ۱۱۱

همه چیز است . هر چه در دنیا هست .  
 هر که است . هر چه آرزوست .

دوستان و یاران . همه چیز است .  
 خوشی و آرزو . هر چه آرزوست .

کودک و پیر . همه چیز است .  
 آینه و خوشی . هر چه آرزوست .

همه چیز است . همه چیز است .  
 بر آینه و خوشی . هر چه آرزوست .

همه چیز است . همه چیز است .  
 روز و شب . هر چه آرزوست .

همه چیز است . همه چیز است .  
 زار و زشت . هر چه آرزوست .

همه چیز است . همه چیز است .  
 یک روز . هر چه آرزوست .

همه چیز است . همه چیز است .  
 یک شب . هر چه آرزوست .

همه چیز است . همه چیز است .  
 هزار روز . هر چه آرزوست .

همه چیز است . همه چیز است .  
 یک روز . هر چه آرزوست .

همه چیز است . همه چیز است .  
 از هر چه آرزوست .

همه چیز است . همه چیز است .  
 از هر چه آرزوست .



مُسَبِّحُوسُودِ رُحْمَوسُودِ كَلَامِ قَلَامِ اَمْرُوسُودِ  
 به آگاهي فراز مردم روز و به آگاهي

كَلَامِ كَلَامِ كَلَامِ اَمْرُوسُودِ كَلَامِ كَلَامِ  
 كه مرد اند تا كه چه بپرند از

اَمْرُوسُودِ رُحْمَوسُودِ كَلَامِ كَلَامِ كَلَامِ  
 اکنون فراز ايروان گفت ايروان مرد از

رُحْمَوسُودِ كَلَامِ كَلَامِ كَلَامِ كَلَامِ  
 كرد استخوان

سُودِ رُحْمَوسُودِ كَلَامِ كَلَامِ كَلَامِ  
 ۵ گفتش اورلار كه خوراز

وَلَمَّا كَلَامِ كَلَامِ كَلَامِ كَلَامِ  
 كرر استخوان است

كَلَامِ كَلَامِ كَلَامِ كَلَامِ كَلَامِ  
 كه بوشمندانه از به بپند ايروان

اَمْرُوسُودِ رُحْمَوسُودِ كَلَامِ كَلَامِ  
 به ترسند كه كينه درج شكش

لَمَّا كَلَامِ كَلَامِ كَلَامِ كَلَامِ  
 نه خواند به روشن (ايروان) بوشمندانه آهسته بوشمندانه

كَلَامِ كَلَامِ كَلَامِ كَلَامِ كَلَامِ  
 ۱۰ كوي كه از نه كس بوزير

سُودِ رُحْمَوسُودِ كَلَامِ كَلَامِ كَلَامِ  
 بوشمندانه مردانه

كَلَامِ كَلَامِ كَلَامِ كَلَامِ كَلَامِ  
 كه نه از در كس بوشمندانه مردانه







سجده سجده ای می و ام سجد و سجده ای که سجده ای می  
اند بلند توان کردار داشت در استخوان

سجده ای که سجده ای می و سجده ای که سجده ای می  
بوختن نه توان بود

سجده ای که سجده ای می و سجده ای که سجده ای می  
آنها اند قیامت کردار

سجده ای که سجده ای می و سجده ای که سجده ای می  
سوشیوس چه تا سوشیوس نه رسید و کس

سجده ای که سجده ای می و سجده ای که سجده ای می  
از استخوان بوختن نه شاید هر کس

سجده ای که سجده ای می و سجده ای که سجده ای می  
بر سر استخوان نهان رفتن و فریفتار

سجده ای که سجده ای می و سجده ای که سجده ای می  
که درود و بار نه بستاند ذات کار نه

سجده ای که سجده ای می و سجده ای که سجده ای می  
کنند سجده ای می و سجده ای که سجده ای می

سجده ای که سجده ای می و سجده ای که سجده ای می  
خود اند آنچه راه باید رفتن و هرگز نه رفتن

سجده ای که سجده ای می و سجده ای که سجده ای می  
دانش چو باید دیدن و هرگز نه دیدن

سجده ای که سجده ای می و سجده ای که سجده ای می  
گفت و بخت با س که فریفتن

سجده ای که سجده ای می و سجده ای که سجده ای می  
کردار نه توان کردند و کشند بود



لکھنؤ سے آئے ہیں، لکھنؤ سے آئے ہیں، لکھنؤ سے آئے ہیں  
 راہ کے پاس تھوڑے سے لکھنؤ سے آئے ہیں

میں نے یہ سب سنا، میں نے یہ سب سنا، میں نے یہ سب سنا  
 کہ وہ جہاں ہے، وہ جہاں ہے، وہ جہاں ہے

پاکستان میں، پاکستان میں، پاکستان میں  
 نہ آئیں، نہ آئیں، نہ آئیں

میں نے یہ سب سنا، میں نے یہ سب سنا، میں نے یہ سب سنا  
 نہ آئیں، نہ آئیں، نہ آئیں

میں نے یہ سب سنا، میں نے یہ سب سنا، میں نے یہ سب سنا  
 نہ آئیں، نہ آئیں، نہ آئیں

میں نے یہ سب سنا، میں نے یہ سب سنا، میں نے یہ سب سنا  
 نہ آئیں، نہ آئیں، نہ آئیں

میں نے یہ سب سنا، میں نے یہ سب سنا، میں نے یہ سب سنا  
 نہ آئیں، نہ آئیں، نہ آئیں

میں نے یہ سب سنا، میں نے یہ سب سنا، میں نے یہ سب سنا  
 نہ آئیں، نہ آئیں، نہ آئیں

میں نے یہ سب سنا، میں نے یہ سب سنا، میں نے یہ سب سنا  
 نہ آئیں، نہ آئیں، نہ آئیں

میں نے یہ سب سنا، میں نے یہ سب سنا، میں نے یہ سب سنا  
 نہ آئیں، نہ آئیں، نہ آئیں

میں نے یہ سب سنا، میں نے یہ سب سنا، میں نے یہ سب سنا  
 نہ آئیں، نہ آئیں، نہ آئیں

میں نے یہ سب سنا، میں نے یہ سب سنا، میں نے یہ سب سنا  
 نہ آئیں، نہ آئیں، نہ آئیں







فصل ۱۱۰ هـ اجماع است که هر که در روز روزه  
داشت

فصل ۱۱۱ هـ اگر کسی در روز روزه بخورد و یا آشامد  
نهی است

فصل ۱۱۲ هـ اگر کسی در روز روزه بخورد و یا آشامد  
نه شایسته است

فصل ۱۱۳ هـ اگر کسی در روز روزه بخورد و یا آشامد  
داد از همه و شودگان

فصل ۱۱۴ هـ اگر کسی در روز روزه بخورد و یا آشامد  
داد از همه و شودگان

فصل ۱۱۵ هـ اگر کسی در روز روزه بخورد و یا آشامد  
داد از همه و شودگان

فصل ۱۱۶ هـ اگر کسی در روز روزه بخورد و یا آشامد  
داد از همه و شودگان

فصل ۱۱۷ هـ اگر کسی در روز روزه بخورد و یا آشامد  
داد از همه و شودگان

فصل ۱۱۸ هـ اگر کسی در روز روزه بخورد و یا آشامد  
داد از همه و شودگان

فصل ۱۱۹ هـ اگر کسی در روز روزه بخورد و یا آشامد  
داد از همه و شودگان

فصل ۱۲۰ هـ اگر کسی در روز روزه بخورد و یا آشامد  
داد از همه و شودگان

فصل ۱۲۱ هـ اگر کسی در روز روزه بخورد و یا آشامد  
داد از همه و شودگان





لید یسوعوا • یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا  
نه خواست یا فریدونه برد آشوبانه

• کام قیسوا یسوعوا قلکی یسوعوا یسوعوا  
که از خفاک ایرونه گمانه دناه زده

یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا  
بست مازندمانه دیر آورده و بست و بسیار

ایلمز یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا  
نیزیک ازب دنیا رو بهار آورده و رانز

• یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا  
که رک فراز رسید آینه دار و با

یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا  
مرک خیش شکش نه خواست آتونه آینه

یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا  
سپاسدار ام از اورمزار خدارم

یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا  
سپاسدار آینه نگارم که من ستور را

یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا  
رسید از بار نه روزنه بخت آمد سپوشن

• یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا  
نه شاید او انوشه روان را دشت

یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا یسوعوا  
بره بار دهمانه که او آینه یزد آمد

• کام قیسوا یسوعوا قلکی یسوعوا یسوعوا  
از آینه یزد بر کرنش هر کام را هزار







۱۳۰۴

کاملاً مریض - ای که سکه سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود  
که چون از خواب بیدار شود بیمار آن

سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود  
است آنکه و گاهی چون بیدار شود دوش دارد آن

سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود  
بیدار است تا بیدار شود دوش دارد آن

ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود  
دانشور آن که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود

سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود  
بنا بر این که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود

تکمیل می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود  
کودش به آنکه سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود

تکمیل می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود  
دانشور آنکه سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود

سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود  
بنا بر این که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود

سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود  
بنا بر این که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود

ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود  
دانشور آنکه سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود

سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود  
دانشور آنکه سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود

سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود  
دانشور آنکه سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود - ای که سکه می‌شود

فراوان شده است  
در اینجا فرموده است

۴۵۰۰ اسونده سواچا افسکند سید ۱۱۴۴ و ۱۱۴۵  
چشم و دارار هوش و وچین کر خرد

۱۱۴۶ اسونده سواچا سونده سواچا ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸  
اندیش و ادبی چون شان کرد مرغ

۱۱۴۹ اسونده سواچا سونده سواچا ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱  
سر آموز کفار زبان آموز شنودار

۱۱۵۲ اسونده سواچا سونده سواچا ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴  
کوش و بوش بالا بینی از نام چون آخر سر

۱۱۵۵ اسونده سواچا سونده سواچا ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷  
از بی دور نشین بزرگی به سر دار

۱۱۵۸ اسونده سواچا سونده سواچا ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰  
چون و بوش و شنوش و کوش و هو بوش

۱۱۶۱ اسونده سواچا سونده سواچا ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳  
دیده ایک چیز و روشن دانایم به بالستان

۱۱۶۴ اسونده سواچا سونده سواچا ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶  
سر و بشت گاه روشن نشان مشار چنین

۱۱۶۷ اسونده سواچا سونده سواچا ۱۱۶۸ و ۱۱۶۹  
در و ران که آخ به هو چرخ و ناپیدای

۱۱۷۰ اسونده سواچا سونده سواچا ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲  
نوش گوشت بر اسونده سواچا سونده سواچا ۱۱۷۳  
بیا بیا

۱۱۷۴ اسونده سواچا سونده سواچا ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶  
بند ۱۰ دیش و آخ زیر نیمه

۱۱۷۷ اسونده سواچا سونده سواچا ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹  
جا بی ظاهر و دوزخ مشال





نام: اکبر خان  
 آدرس: کوه محمودیه  
 محل: تهران  
 تاریخ: ۱۳۵۱/۱۰/۱۵

[illegible]

حکومت، مردم، قسود، آیین، دربار، دست

اگر مملکتی است و دشمنی هم تو قسینو و من به سبب او متولد  
نمودارم و نشان دهنده خصلت کرد و دیگر

سورة البقرة - ٢٢٢ - سورة البقرة - ٢٢٢ - سورة البقرة - ٢٢٢

سے کہ جو آئے ہوں ان کو کہہ دو کہ آئے ہیں وہ آئے ہیں

لکھنؤ میں مقیم ہوں۔ ہر روز صبح ۵ بجے اٹھتا ہوں۔  
خود ہی لکھتا ہوں۔

[illegible]

قسم بدم و بهی ۱۵۱ ملاحظه شود که هم کوا  
در دراز دراز به بندگی نشین

۱۰  
 الهم صم سماد الهم صم الهم صم الهم صم الهم صم  
 پرستش دران برشته و پیدار کردن

۱۔ کھس، ۲۔ کھس کو ۳۔ کھس کو ۴۔ کھس کو ۵۔ کھس کو  
خزان بلانے سموددار پر میاں دارشنے و

الف ۵. سید محمد علی ایف سرگودھا - ایف سید محمد علی  
بند کر چرخ بند ام دسپاس دادار

بندند  
 ۱۲۱ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی عسی  
 اوان بند اند ام نه بی بند چون مان

۱۲۲ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی عسی  
 بند ایستد گشت میان تو به تو

۱۲۳ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی عسی  
 خانه نشن اوان مان بست دارش نشن

۱۲۴ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی عسی  
 در تمام دانه درگاه سپوزر دادار

۱۲۵ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی عسی  
 که نه برونه بی بند از مان

۱۲۶ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی عسی  
 دیگر نشن او گونش او گونش همیشه

۱۲۷ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی عسی  
 نشن خصلت «بخت» که بند ام

۱۲۸ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی عسی  
 بی بند نور نام بندگی از بند که مان

۱۲۹ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی عسی  
 بند از دل نه اوی خوش نام خدای

۱۳۰ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی عسی  
 این خوش بند او خوش نه او دل

۱۳۱ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی عسی  
 او آنچه گشت دارش نشان است بندگی

۱۳۲ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی عسی  
 اندر دل خود هست خوا هست دانا

سید بنیاد - قس بنویس - د علم اسیر - و ستم قلم -  
 نیر جو - انا یا - زارت - پیش

کسید - س قس بنویس - ستم - لعم و قلم - اکتو  
 بریم - س - دشکله - خرد - است - دین - قوم

سویس - سید - لعم و - ۱۳۱۹ - و اند کم - سید -  
 آگاهی - دانه - پیدا - کرد - هر - چ - شتر

سویس - لعم - ۰ - لعم - سید - سید - اکتو  
 سید - فرا - د - اکتو - سید - سید - سید

۵ - سید - لعم - سید - سید - ۰ - لعم - اکتو  
 دانه - فرا - سید - سید - سید - سید

۱۳۱۹ - سید - لعم - لعم - ۰ - لعم - لعم  
 دانه - سید - سید - سید - سید - سید

۱۳۱۹ - سید - لعم - سید - سید - ۰ - لعم - لعم  
 سید - سید - سید - سید - سید - سید

۱۳۱۹ - سید - لعم - سید - سید - ۰ - لعم - لعم  
 سید - سید - سید - سید - سید - سید

۰ - لعم - لعم - لعم - ۰ - لعم - لعم  
 سید - سید - سید - سید - سید - سید

۱۰ - لعم - لعم - لعم - ۰ - لعم - لعم  
 سید - سید - سید - سید - سید - سید

۱۳۱۹ - سید - لعم - سید - سید - ۰ - لعم - لعم  
 سید - سید - سید - سید - سید - سید

۱۳۱۹ - سید - لعم - سید - سید - ۰ - لعم - لعم  
 سید - سید - سید - سید - سید - سید

سده و شصت و نه (۱۹۰۹) که از آنجا که از آنجا که  
 بهمان فرار دنا از اوی ادر که نوشت

سده و شصت و نه (۱۹۰۹) که از آنجا که از آنجا که  
 بهمان فرار دنا از اوی ادر که نوشت

سده و شصت و نه (۱۹۰۹) که از آنجا که از آنجا که  
 بهمان فرار دنا از اوی ادر که نوشت

سده و شصت و نه (۱۹۰۹) که از آنجا که از آنجا که  
 بهمان فرار دنا از اوی ادر که نوشت

سده و شصت و نه (۱۹۰۹) که از آنجا که از آنجا که  
 بهمان فرار دنا از اوی ادر که نوشت

سده و شصت و نه (۱۹۰۹) که از آنجا که از آنجا که  
 بهمان فرار دنا از اوی ادر که نوشت

سده و شصت و نه (۱۹۰۹) که از آنجا که از آنجا که  
 بهمان فرار دنا از اوی ادر که نوشت

سده و شصت و نه (۱۹۰۹) که از آنجا که از آنجا که

تمام شد کتاب (سده و شصت و نه) (۱۹۰۹) که از آنجا که از آنجا که

بکن از دو صد و پست و پنج نذر کرد نویسنده میرزا زاده میرزا محمد بن میرزا محمد بن میرزا محمد بن

بکن از دو صد و پست و پنج نذر کرد نویسنده میرزا زاده میرزا محمد بن میرزا محمد بن میرزا محمد بن

بکن از دو صد و پست و پنج نذر کرد نویسنده میرزا زاده میرزا محمد بن میرزا محمد بن میرزا محمد بن



ଠ      ଠ      ଶୁଭା ଶ୍ରୀ ଶ୍ରୀ ଶ୍ରୀ ଶ୍ରୀ ଶ୍ରୀ



## بنام ایزد بخت اینده بخت ایشکره بان

دفتر چهارم مشتمل است بر لغات زنده و پازنده و استا جلوه الف از در الف

آبهی بابای مکسور نام رود اسوت زراتشت بهرام گفته ۱۰

در آن وقت نزدیک دریا رسید یکی زرف دریای بون نا پدید

ه بوستان درون نام آن آبهی که قهرش نبودست هرگز تهی

۱۱ آذرباد یکی از موبدان است که نام پدرش مارا سفند بود پارسایان گویند

که دو نفر موبدان موبد در زمان اردشیر بابکان بوده اند یکی ارداویراف و

دویم آذرباد مارا سفند و ارداویراف افضل و اعلم بود و بعد از این دو نفر

در میان عجم بچکس را دیگر علم بدان درجه و مرتبه نرسید که لفظ موبد موبدان

۱۰ از روی استحقاق برو اطلاق توان نمود و این آذرباد از اولاد زراتشت

بوده زراتشت بهرام گفته ۱۰ چون آذرباد از این برهان نمود نماند آن اشک که اندر <sup>آن</sup> بود



- آذرباد ماراسفند همان آذرباد است که مرقوم شد زراثشت بهرام گفته .
- که آذرباد بن ماراسفند است اشو پاک و راد و ارجمند است به باب
- از تخم زراثشت سقمان بنام او آذرباد ماراسفند است هم از گشت تاسپ شاه از سون<sup>مادر</sup>
- ازین تخم نباشد نیز بهتر اسم بابای معروف بزرگ مرتبه و عظیم الشان را
- گویند زراثشت بهرام فرماید پرسیدم من از همراه اسم که این مردم چه قوم اند از تخم<sup>۵</sup>
- افرنگان با فای مفتوح و رای مکسور بنون زده و کاف عجم نام نکست
- از جمله پست و یک تنک زند لبی راست از عطا اطاعت با پدر زراثشت بر خود
- بنسک آفرنگان گفته است او موتیا با اسم مضموم و او معروف و تایی
- فوقانی مکسور کنیزک و پرستار باشد الهی آهو باشد و آنرا تیبانیز خوانند
- ایشم بابای تخمانی مکسور بشین منقوطه زده مهتاب را گویند جلوه با<sup>۱۰</sup>
- بازا لود استیر باشد از کناه بموجب قرار داد زراثشت و هر استر چهار مشقال
- بود بان بریتا بابای مفتوح بر زده و بابی مکسور و بابی معروف و تایی

فوقانی فیل باشد جلوہ بای عجی پاتہراس باتای فوقانی مکسور

ببای عجی زردہ بمعنی پادہ فراء پاتہار بابای معروف بمعنی شتاب آمدہ

و آنرا شتاب دینز کویند بالا بانک و فریاد باشد بالنسب بانوں مفتوح

بمعنی پرسیدہ آمدہ جلوہ تا تا با زر باشد و آنرا را با و زابا ہم کویند و

بتنازیدہ شب خوانند تالہن بالام موقوف و میم مکسور رو باہ باشد ۵

جلوہ جیم جاتن باتای فوقانی مفتوح بنوں زردہ نام ایزد است جاتونتن

باتای فوقانی مضموم و و او معروف و نال مکسور و تایی فوقانی مفتوح آمدہ بود

جادگو بادال مفتوح بنوں زردہ و کاف عجی مضموم و و او مجمول کہ را کویند کہ

زردا شای را کہ پارسیان ندر التخانه و موبدان و دستوران و ہر بدان

نمودہ باشد گرفتہ بمصرفش رسانند زراشت ہرام گفتہ درانکہ زراشت ۱۰

خبر میدہد کہ چون بسیر افلاک و بہشت رفتیم شخصی را خوشحال و خورم دیدیم

پرسیدیم کہ این چہ کس است سروشم گفت ما جادگویی باشد کزین سال

خوړم وې خوش رويي باشد جاسونان بالين مضموم وداو معروف

ونون مکسور و تاي فاقاني مفتوح بمعنی داشتن باشد جاکونان بالکاف

عجمي مضموم وداو معروف و نون و تاي فاقاني مفتوح آوردن را گویند "

جاسونان باسیم مکسور و تاي فاقاني مفتوح رسیدن باشد جاسونان

باسیم مفتوح و نون مضموم وداو معروف و نون مکسور و تاي فاقاني مفتوح ۵

بمعنی گفتن آمده جاسونمی باسیم مفتوح و نون مضموم بمعنی گویم آمده

جاسوند بمعنی بودن آمده جلوۀ خا خاتمن باتاي فاقاني موقوف

و میم مکسور خواهر باشد آنرا خود خاتمین نیز نامند خاتمین خواهر باشد و آنرا

خوه و خاتمن نیز خوانند خارہ زن و عورت را گویند زراشت بهرام گفته "

۱۰ مرا خارہ را بود دغدوی نام که زراشت فرخنده را بود نام جلوۀ دال "

د ابا زر باشد و آنرا تا با و را با نیز گویند دابامانان بانون مکسور و تاي

فاقاني مفتوح بمعنی خندیدن باشد دابامانمی بمعنی خندم آمده "

- دایمانید بمعنی خندیده بود دایمانن بابای مضموم و نون مکسور و  
 تایی فوقانی مفتوح دادن را گویند داتوبر باتای فوقانی مضموم و و او  
 معروف و بای مفتوح بمعنی دارد است دادستان فتوح باشد و آنرا دنیا  
 نیز نامند دالمن بالام موقوف و مفتوح بنون زده نام مرغیست که به دال  
 ۵ اشتها دارد داناسینو خرد نام نکیست از جمله پست و یک نک زند  
 جلوئه را راس راه باشد جلوئه زای مفتوح زابا زر باشد و آنرا  
 تابا و دابا نیز نامند جلوئه شین منقوطر شایکان بمعنی فراخ آمده  
 جلوئه کاف کالا بانک و فریاد را گویند کالو و کالوب بالام مضموم  
 و و او معروف کالبد باشد زراشت بهرام گفته بجای کوشد ار کالو کسته  
 ۱۰ بد آنجا بود بر بالین نشسته بهم او گوید در جهال که در تن جان دارند  
 بکالوب اندرون ما دای دارند کاما آرد بود جلوئه کاف عجمی  
 کاوؤ با و او مکسور بدان زده کا و کوهی باشد و آنرا انکونانن نیز خوانند

جلوه بلام لاما نان را کوبید جلوه میم ماد مادر را کوبید »

مازدینان بازاری موقوف و دال مکسور و یای تختانی مفتوح بین

زده دوری و پاکیزگی از بدیه بود زراشت بهرام گفته همه بر دین پاک مازدینان

زود از کفت زراشت سفتخان هم او کوبید بگویم چست ای مازدینان

شدن دور از بدیه و مکرو دشتان ماکر با کاف مکسور پس فردا را کوبید » ۵

مانا نامیست از نامهای باریتعالی مانین بانون موقوف و میم مکسور

جای باشد که بدان شراب و آب خورند مایر باهمی مکسور فردا را کوبید »

جلوه داد وادیاب بادال مکسور یعنی باطل و کم باشد زراشت بهرام

گفته شود برسم هر بد وادیاب نمائند بهر بایش آن زور و تاب »

واثره بازاری عجمی مفتوح و اخفای هم کلمه را کوبید زراشت بهرام گفته ۱۰

که وازه زوستاند آنزمان بجای او ندید و کم دخت دان واکونتن

با کاف مضموم و داد بجهول و نون مکسور و تایی فوتانی مفتوح یعنی گرفتن باشد

جلوه نماید دخت بادهای مضموم بخازده نام نسکی است از جمله پست و

یک نیک زند ز راتشت بهرام گفته چون آواز نماید دخت دستا و زند

از آن موبدان و رندان بشنوند نمک تخم مرغ بود نمادشت و نمادش "

با واد مضموم بشین منقوط زده بمعنی است و متعلق آمده نمادش "

۵ با واد مکسور گاه اول است از جمله پنج گاه یعنی پنج وقت که ز راتشت مقرر ساخته

که تا بجان او درین پنج گاه عبادت نمایند ز راتشت بهرام گفته بگاه نمادش

اندر این روز پشتمند آن که بنبار دل افروز و شرح چهار گاه دیگر که رفیق

و ازیرن و ایویسر سترم و او شهین باشد در محل خودشان بیان نموده خواهد

شد انشا پروردگار تعالی جلوه از دریا اب پدر باشد و آنرا پذیر نامند

۱۰ ابر با اول و ثانی مفتوح بمعنی ابر باشد و آنرا بتا ز ذکر گویند ابریا "

با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف پسر این باشد جلوه با ببا

با اول مفتوح در خانه را گویند جلوه تا تبلونش با اول مفتوح "

- بثانی زده و لام مضموم و واد معروف و نون مکسور بید زده و تایی فوقانی
- مفتوح شکستن بود تنبا با اول مفتوح گاه باشد جلوۀ را زبا ۴
- بابای شد و مفتوح دو معنی دارد اول بزرگ بود دوم بمعنی رخنه آمده
- رسمین با اول مفتوح و بای اول مکسور بپای دوم زده و هر دو رسم مکسور
- دل را گویند جلوۀ زای منقوط زبر و نون با اول مفتوح بثانی زده و ۵
- رای مضموم و واد معروف و نون مکسور و تایی فوقانی مفتوح اردن بود ۶
- و آنرا جینتو نون نیز نامند زبزا با اول مفتوح بثانی زده و زای منقوط زده ۷
- مفتوح خورشید باشد جلوۀ سین سببا با اول مفتوح بثانی زده و ثالث
- مفتوح موی باشد جلوۀ شین منقوط شبکونتن با اول مفتوح بثانی زده
- و کاف مضموم و واد معروف و نون مکسور و تایی فوقانی مفتوح گذاشتن را گویند ۱۰
- جلوۀ کاف عجمی کیسمین با اول مفتوح و بای اول مکسور بپای دوم زده
- و رسم مکسور پشت باشد کبنا با اول مفتوح بثانی زده و در را گویند ۱۱

- کسب با اول مفتوح ثنایی زده کذا باشد جلوۀ الف از در پای عجمی ابرا
- با اول مفتوح ثنایی زده خاک باشد ابرناک با اول مفتوح ثنایی زده
- جامه باشد جلوۀ پای عجمی پیر با اول مفتوح پیر را گویند پیا جامه باشد
- جلوۀ دال دبیل با اول مفتوح دبیر را گویند جلوۀ را رهمانید سن
- با اول مفتوح ثنایی زده و سیم مفتوح بمعنی آوردن باشد رپیا با اول و ثنایی
- مفتوح غلام را گویند رپینا با اول مکسور کنیز باشد رپیل با اول مفتوح پیرا
- گویند جلوۀ سین سبلجلا با اول مکسور و ثنایی و جسم عجمی مفتوح هر هر دو لام زده
- بی باشد و آنرا بتاز سفر جل خوانند سنینا با اول مفتوح ثنایی زده و تایی فوقانی
- ویای معروف لب را گویند و آنرا بتاز شفته خوانند سنینو با اول مفتوح
- ۱۰ مکسور و ثنایی مفتوح نامست از نامهای یزدان جلوۀ الف از در تایی فوقانی
- اتیا تیر باشد اتوت با اول مفتوح و ثنایی مضموم و او معروف تیر باشد
- جلوۀ با بتیا سینه باشد جلوۀ تایی فوقانی تتر با اول مفتوح ثنایی زده



- باستان باشد و آنرا همین نیز نامند تتر و نتن با اول مفتوح ثانی زده
- درای مضموم و واد معروف و نون مفتوح و تائی قوقانی بمعنی باریدن «
- تتمتا با اول مفتوح ثانی زده و میم مفتوح خرس را گویند تتمین با اول مفتوح
- ثانی زده و هر دو میم مکسور شفال و آنرا توره نیز نامند جلوه جسم جتبونتن
- با اول مفتوح ثانی زده و بای مضموم و واد معروف بمعنی نشستن آمده « ۵
- جتبوننی بمعنی نشستن آمده جتبونید نشیند باشد جتره با اول مضموم
- ثانی زده و رای مفتوح بمعنی آلوده باشد جلوه جسم عجمی جتر با اول
- مکسور ثانی زده چهره را گویند و بزبان هند صورت را نامند جلوه سید «
- ستیا و ستیا با اول مفتوح در هر دو لغت بمعنی دنیا باشد و آنرا کتیغ نیز خوانند
- جلوه شین منقوط شتان با اول مضموم سالها باشد شمن با اول مفتوح ۱۰
- ثانی زده و میم مکسور مقد بود شتن با اول و ثانی مفتوح شهر باشد
- و آنرا مدینا نیز خوانند شتینا با اول مفتوح و ثانی مکسور و بای معروف

- خنده را گویند جلوه کلاف کتا با اول مفتوح نامه را گویند کترونتن
- با اول مفتوح ثانی زده و رای مضموم و و او معروف و نون مکسور و تائی
- فوقانی مفتوح یعنی مانده باشد کس با اول و ثانی مفتوح بسین زده کوچک
- بود جلوه میسم مترا با اول و ثانی زده و ارا با شد و بر بی آنرا مگر گویند
- د جلوه می پاتل یعنی دادن آمده و آنرا بر پوزن نیز خوانند جلوه الف از درجم
- اجدر و نتن با اول مفتوح ثانی زده و دال مفتوح و رای مضموم و و او معروف
- و نون مکسور و تائی فوقانی مفتوح یعنی دور کردن بود اجدر و ننی یعنی دور آمده
- اجدر و نند یعنی دروید بود جلوه با بجو جیا با اول مفتوح و ثانی مضموم
- و و او معروف فرح زنان و ماده حیوانات را گویند جلوه تائی فوقانی
- تجا و تجار یعنی رنده آمده جلوه جیم ججا با اول مفتوح دال باشد و آنرا
- خانور است مشهور که پرا را به تیر نصب کنند جلوه شین منقوطه شجار با اول
- و ثانی را هر دو مفتوح درخت باشد بتا از سحر گویند جلوه و او و جارش

- با اول و راهرد و مکسور بمعنی کاپیدن آمده جلوه کما، بحجم بمعنی دهم آمده
- و آنرا پرتو نمی نیز نامند بحجید بایای مجهول بمعنی دهید آمده و آنرا پرتو بنزیر
- نیز خوانند جلوه الف از در دال ادش با اول مفتوح و ثانی مضوم بمعنی
- کس باشد ادوای آواز جلوه بای عجمی پد با اول مفتوح و با اول مضوم
- بمعنی پده و بده است که ان شاء الله تعالی بعد از این مرقوم خواهند شد و با اول مکسور ۵
- پد را گویند پد یسار با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف رفتن بود پدیر
- سرکار که آن کار را پیش از این شرح کرده باشند جلوه دال در و نلتن
- بمعنی بردن است جلوه را ردکا با اول مفتوح و ثانی زده بمعنی راست آمده
- جلوه زای منقوط زد و نلتن با اول مفتوح و ثانی مضوم و واد معروف بمعنی
- خریدن بود جلوه کاف کد کس باشد کد با با اول مفتوح و ثانی زده ۱۰
- بمعنی دروغ باشد آنرا بتا ز کذب گویند جلوه کاف عجمی کد مل با اول
- مفتوح و ثانی زده و اسم مکسور نور باشد و آنرا خبر و شمیا نیز خوانند «

جلوه میم مد با اول مفتوح بتانی زده دانک باشد مدمو با اول مفتوح

بتانی زده و میم اول مفتوح و ثانی بمع ترسیدنه و رسیدنه و آنرا شهستان نیز

خوانند مدمو نم بمع ترسم آمده مدمونید با واد و یا پردر معروف بمع ۵

ترسید باشد مدوند با اول مفتوح و ثانی مضموم با و زده و نون مکور مینو باشد

مدینا با اول مفتوح و ثانی مکور شهر را گویند و بتانی مدینه خوانند جلوه یا ۵

یدرس با اول مفتوح بتانی زده و میم مکور دست را گویند و بوی ید خوانند ۵

جلوه الف از در را اربو جینا با اول مفتوح بتانی زده و بای مضموم و داد ۵

معروف و جیم مکور و یای معروف خربوزه باشد اربیتا با اول مفتوح بتانی

زده زمین و بوم بود آراد با اول مفتوح بتانی زده نام یکی از موبد موبد است

۱۰ که در زمان اردشیر بابکان بوده پارسیان را با و اعتقاد بنو است که او را ارادی

ویراف و ویراف نیز گویند زراشت بهرام گفته جوارا دا باز گویند حال یکیک

نخاند در میان مردمان شک اردش با اول و ثانی مفتوح و دال مضموم بطور

- پاړسیان نام مقدار مین است از کفاله ارس انجن باشد ارشک
- حد باشد ارشیا با اول مفتوح ثنائی زده و شین منوطه مکسور تحت
- پادشاهان را کوبید ارکونتن با اول مفتوح ثنائی زده و کاف مضموم و وار
- معروف و نون مکسور و تایی فوقانی مفتوح بخشیدن آمده ارکیا با اول مفتوح
- ثنائی زده و کاف مکسور جو آب باشد ارور با اول مضموم ثنائی زده ۵
- و و او مفتوح بر از ده نبات را کوبید ز راشت هرام در صفت جمع بشتیان کوبید
- همان مینوی ارور نیز و آتش بایستاده به پیش قوم سرخوش ار موشن «
- بجی خپیدن بود ارل با اول مفتوح و ثنائی شد مضموم مین باشد «
- ارمود با اول مضموم ثنائی زده ارمود باشد و آنرا کو متر نیز کوبید ار دنتن
- با اول مفتوح و ثنائی مضموم و و او معروف شستن باشد ارو نیم بجی شونیم آمده ۱۰
- ارونید بجی شونید باشد ار یک با اول مفتوح بجی دور بود و آنرا دیر نیز
- نامند ارویس با اول مفتوح ثنائی زده و و او مکسور و یای معروف دو معنی

دارد اول نخته سنگ باشد که پارسیان اسباب پرستش خود برز بر آن نهند .

ز راتنت بهرام گفته : ابا هر قوم قوی بدستحدار بران داند ز کمان کشته نکند ار

که نگرارد که زان جایگاه پیش بهمان باشد سوی اردیسن گاهش دویم .

رسمانی را گویند که از سوی برز بتابند جلوۀ با بریتا با اول مفتوح ثانی

زده و بای مکسور و بای معروف پرستوک باشد برزین کروس با اول مضموم ثانی

زده و زای منقول مکسور و بای معروف و کاف مضموم نام یکی از موهران بوده .

ز راتنت بهرام گفته مرا آن پران نام برزین کروس بیاید بشکام بانک خروس

برور با اول مفتوح ثانی زده و واد مفتوح برار زده برادر را گویند برتون با اول

مفتوح و ثانی مشد مضموم بازن باشد جلوۀ بای عجمی برارین با اول مفتوح

۱۰ خوب و نیکو بود واد ازین زشت و بد باشد جلوۀ تایی قوقانی ترس السودانی

با اول مفتوح ثانی زده و سین موقوف و الف مضموم این زده و تایی قوقانی .

مضموم پارسیان گویند که چون روح از کالب مغارت نماید رسته بانروز بر سر قالب

- خود باشند و او را در میز رسته با نوز مخافت بسیار است لهذا در میز سه روز شبان ،
- بر سر دخمه او نیک و نندید ادا بخوانند تا روح ادا از مخاوف ایمن گردد این خوانند
- نیک و نندید ادا را بر سر دخمه ترس استودان گویند ترنش با اول مفتوح ،
- بثانی زره دمیغ مفتوح و نون مکسور بشین منقوط زده و نون بدکردار باشد
- ز داشت بهرام گفته ز خود دارید دوران ترنش همی کوشید در نیکو کنش ۵
- جلوه جم جررا با اول و ثانی مفتوح نیک را گویند جلوه خای منقوط خره
- با اول مضموم و ثانی مکسور نور باشد و آنرا کدمن و شمیا نیز گویند جلوه دال ،
- درون و درون با اول مفتوح و ثانی مضموم یعنی درون باشد و با اول مضموم درون
- بود که میان در ستایش الله تعالی و اذرخوانند بر خوردنیها بدیند و بعد از آن آنرا
- بخورند و هر چه که درون خوانده بران دمیده باشند گویند که یشته شد و اگر درون ۱۰
- بران بخوانده ندیده باشند نایشته گویند ناخوانده چه یشتن یعنی خوانده است
- ز داشت بهرام نظم نموده ز داشت فرمود یشتن درون چون شد سوز بر مان دبیر بنویس

- از ایه یسته می خورده شاه گشت ز خوردن هم انگاه گشت جلوه را
- را با اول مفتوح کوش را گویند جلوه زای منقوط زیر نمل با اول مفتوح
- ثانی زده و نون مکسور و تایی فوقانی مفتوح بمعنی دادن باشد زره پیچ
- با اول و ثانی مفتوح و اظهار کم و بای عجمی مکسور و یای معروف زیستان را گویند
- ۵ زیر نمل با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف و تایی فوقانی مضموم و واد
- معروف و نون مکسور و تایی فوقانی مفتوح بمعنی کاشتن باشد جلوه سین
- سرکوتا با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مضموم و واد مجهول راز باشد
- سروب با اول مفتوح و ثانی مضموم و واد مجهول سخن باشد سریر با اول
- مکسور و یای معروف و تایی فوقانی مفتوح بمعنی تیر باشد جلوه شین منقوط
- ۱۰ شریتا با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف پادشاه را گویند شریتنمل
- با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف بمعنی کش دراز باشد جلوه کاف عربی
- کرک با اول مفتوح ماکیان باشد و آنرا ننگ نیز گویند کریتونمل با اول مفتوح



- و یای معروف و تائی فوقانی مضموم خوانند بخشد جلوه کاف عجمی کرزدس
- با اول و ثنائی مفتوح برای منقوط زده و دال مفتوح و ییم مکسور دشمن را نامند
- جلوه ییم برپای با اول مفتوح ثنائی زده و یای مضموم خربزه باشد مرکز آن
- با اول مفتوح ثنائی زده و کاف عجمی مفتوح مقدار بر باشد از کلمات که از فعل آن
- گشتن بر فاعل لازم آید جلوه و او در سینه باشد و آنرا آسیا نیز نامند ۵
- و تا با اول مفتوح کل باشد و آنرا بتاز و در گویند و رکنا با اول مفتوح ثنائی زده
- و کاف مفتوح استخوان باشد در س با اول مفتوح ثنائی زده و ییم مفتوح بسمع او
- باشد جلوه الف از در زای منقوط از زک با اول و ثنائی مفتوح و زای مکسور
- بزر را گویند جلوه با بزر با اول مفتوح ثنائی زده نخم را گویند بزر بونید بسمع
- دهید آمده و آنرا بجمید نیز نامند بزر دار با اول مفتوح و ثنائی مکسور پنجره بود ۱۰
- که در پیش در سازند و آنرا دارا بزمین نیز گویند برونه با اول مفتوح و ثنائی مضموم
- و او معروف را نور را گویند جلوه پای عجمی بزر بونتن با اول مفتوح ثنائی زده

و بای عجم مضموم و دوا معروف و نون مکسور و تائی فوقانی مفتوح دادل و آنرا هت

نیز نامند بزبونی بمعنی دهم آمده جلوۀ زای منقوط ز روزه تریا با اول

مفتوح بثنائی زده و رای مضموم و دوا معروف و نون مفتوح و اخفای هم و تائی فوقانی

مکسور مرغ باشد جلوۀ سید سزیتوتن با اول مفتوح و ثنائی مکسور و یای

معروف و تائی فوقانی مضموم و دوا معروف و نون مکسور و تائی فوقانی مفتوح ه

بمعنی رفتن باشد جلوۀ شین منقوط شزدا با اول مفتوح بثنائی زده کنا هرا

گویند جلوۀ میم مزدبر و مزدبر بمعنی مزدور هست مزنا ترازو باشد

آنرا مزیدن نیز نامند مزیدن با اول بثنائی زده ترازو باشد و آنرا مزنا نیز

خوانند جلوۀ واد و زرانتن با اول مفتوح بثنائی زده و نون مکسور و تائی

فوقانی مفتوح بمعنی رفتن باشد و آنرا سزیتوتن نیز خوانند جلوۀ تم ۱۰

هزدان با اول مفتوح بثنائی زده زبان را گویند و آنرا کوبیا نیز خوانند جلوۀ یای

تختمانی نیز بهانتن با اول مفتوح بثنائی زده و یای مفتوح و نون مکسور و تائی

- قوتانی مفتوح زمزمه کردن بود بر طهام و آنرا شتن نیز نامند نیز بهانی
- یعنی زمزمه کنم بر طهام نیز بهانید یعنی زمزمه کنید بر طهام جلوه میم از
- درزای عجمی مشد با اول مکسور ثانی مضموم و و او معروف نخود بود
- جلوه الف از در سینه استونتن بمعنی دیدن باشد استونتن بمعنی
- استن باشد اسو بار با اول مفتوح و ثانی مضموم و و او معروف سوار باشد ۵
- اسود بمعنی پریر آمده اسیا با اول مفتوح سینه باشد و آنرا در نیز نامند
- جلوه با بسریا با اول مکسور ثانی زده و رای مکسور گوشت را گویند بسیا
- با اول مفتوح شراب انگور بود بسم با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف
- خوش مزه و خوش لذت بود جلوه پای عجمی پسانتن با اول مفتوح نون
- مکسور و تایی قوتانی مفتوح بمعنی افشاندن باشد پس با اول مفتوح ثانی ۱۰
- زده بمعنی پدید است که مرقوم شد پسانتن بمعنی افشاندن باشد
- جلوه دال دس با اول مفتوح آن باشد و آنرا زک نیز نامند جلوه را

رِسپِنَا با اول مفتوح ثنایی زده و پای عجمی مکسور و یای معروف فصل

پای را کویند رسواد با اول مفتوح ثنایی زده و رِسین

با اول مفتوح و ثنایی مکسور و یای معروف نیزه را کویند جلوه کاف کسج

کوهر و مر و ارید بود جلوه میم مس مهتر باشد مسته ستم و جور بود

ه جلوه نون سو بار ناگار باشد سهپانتن با اول مفتوح ثنایی زده "

و نون مکسور و تایی فوقانی مفتوح بیختن باشد نسیم با یای معروف

بمعنی نماز کردن باشد جلوه الف از در شین منقوط اشو با اول مفتوح

و ثنایی مضموم و واد مجهول و و معنی دارد اول بهشت را کویند زراشت بهرام "

گفته هزاران در و دو هزاران دعا بران ارجمند اشو پاک را هم او کوید "

۱۰ نظر هر چند میگردد در و پیش پنجم بود و زراشت اشو پیش جلوه یا بشرونتن

با اول مفتوح ثنایی زده و واد مضموم و واد معروف برشتن بود جلوه دال "

دیشوار کر با اول مضموم ثنایی زده و کاف عجمی کویند زراشت بهرام

گفته

همه آذرها را بدشوار کر برند اندران روزگار بتر جلوۀ کاف کشتا

کحان باشد جلوه میم شرونتن با اول مفتوح بنانی زده و رای مضموم

بواو زده و نون مکسور و تایی فوقانی مفتوح بمعنی چیدن باشد مضمی

باهر و میم مفتوح زرد آلود را گویند و آنرا هلیک نیز خوانند میا با اول مفتوح بنانی

زده و نون بود جلوۀ نون نشاک با اول مفتوح شکر بود که از آن حلوا بپزند ۵

نشم با اول مکسور بنانی زده و میم مکسور بمعنی خویش و تیار باشد جلوۀ داد

و شادن با اول مکسور و دال مفتوح بمعنی کشادن باشد و آنرا شیر و نون نیز نامند

و شتمونتن با اول بنانی زده و واو معروف و نون مکسور بمعنی خوردن باشد

و شمونتن با اول مفتوح بنانی زده و میم اول مفتوح و میم شانی مضموم و واو

معروف و نون مکسور و تایی فوقانی مفتوح بمعنی شنیدن جلوۀ بای تحتانی ۱۰

یشت نام نیکت از جمله پست و یک نک زند و نک را بوجیه ارواح مردگان

خوانند و در کاهنبار اقرات کنند ز رات بهرام گفته ز بهروان هر که فرمود یشت

بشمال شد از گفته خود باز گشت هم او گوید اما ز رشت دین یشت ویزش کرد

روان خویش را پرورش کرد یشتن با اول مفتوح بثنائی زده و تائی فوقانی

مفتوح زمزمه بود بر طعام و آثر نیز بهانلق نیز نامند جلوه حجم عجمی از در

غین میجه جفونتن با اول مفتوح بثنائی زده و میم مضموم و واو معروف

ه و نون مکسور بین زده و تائی فوقانی مفتوح بمعنی ایتادن جلوه الف

از در فا افیونتن با اول مفتوح بثنائی زده و بای عجمی مضموم و واو معروف

و نون مکسور و تائی فوقانی مفتوح بمعنی بختن باشد جلوه با بفتکین

با اول مفتوح بثنائی زده و کاف مکسور و یای معروف کوشک بود جلوه نایر

منقوط زفاک با اول مفتوح ابر بارنده را گویند زراشت بهراد

۱۰ از ایران بیرون رفت ز رشت پاک همی رفت کریان چو ابر زفاک

جلوه الف از در کاف اکپیا با اول مفتوح بثنائی زده و با مکسور پی

و آثر بتاز عصب خوانند جلوه پای عجمی پکوی موید باشد ح

- مکرونه. با اول مفتوح ثانی زده و برای مضموم و واد معروف و نون مکسور و
- تای معروف فوقانی مفتوح یعنی سنجیدن باشد جلوه دال دکنیا با اول مفتوح
- و ثانی زده و نون مکسور تخیل خرا باشد و آنرا یک نیز خوانند دکنیا پاک شوم بود
- جلوه ذال ذکر با اول مفتوح نر باشد جلوه را رک با اول مفتوح یعنی تو باشد
- رکوتا با اول مفتوح و ثانی مضموم و واد معروف یعنی هوشیار باشد رکوم با اول ۵
- مفتوح و ثانی مضموم و واد معروف شما باشد جلوه زای منقوط زک با اول
- مفتوح آن باشد و آنرا دس نیز نامند زکیا با اول مفتوح و ثانی مکسور خیا بود
- فصل سیم سکینا با اول مفتوح و ثانی مکسور و یا معروف کار در اگویند "
- جلوه کاف ککا با اول مفتوح دندان باشد جلوه لام لکا با اول مفتوح
- زمین و بوم باشد و آنرا دمیگ نیز خوانند جلوه میم مگردند پذیرفتن و قبول ۱۰
- کردن باشد جلوه نون نکاس با اول مفتوح نگاه را گویند نکسوندن
- با اول مفتوح و ثانی زده و واد معروف و نون مکسور و تای فوقانی مفتوح یعنی

- گشتن آمده جلوۀ دوا و دگد با اول و ثانی مفتوح ماده را گویند جلوۀ پای
- تحتانی یکینا با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف استاد را گویند ۵
- جلوۀ الف از در کاف عجمی اک با اول مفتوح کندم بود اگر قفت با اول
- مفتوح و ثانی مکسور و یای بغاز زده مقدار باشد از کفایان بر دوش پارسیان
- جلوۀ پای عجمی یک کاورس را گویند بکوی با اول مفتوح و ثانی مضموم و دوا ۵
- بجهول موبد را گویند یکین با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف از زن باشد
- جلوۀ تائی فوقانی تنک با اول مفتوح ترا باشد جلوۀ جیم جکیبون تن با اول
- مفتوح ثنائی زده و تائی فوقانی مکسور و یای معروف و بار مضموم و دوا معروف
- و نون مکسور پس زده و تائی فوقانی مفتوح بمعنی نوشتن بود جگر و نون
- با اول مفتوح ثنائی زده و یای مضموم و دوا معروف و نون مکسور و تائی فوقانی ۱۰
- مفتوح بمعنی زدن باشد جلوۀ شین منقوط شک با اول مفتوح جورا
- گویند جلوۀ لام لکرم با اول و ثانی مفتوح برا زده و ییم مکسور پای را گویند



- جلوه میم مک با اول مضوم درخت خرا باشد و آنرا دکنیا نیز خوانند و موب
- آن اسخ بود جلوه الف از در لام الیا با اول مفتوح ثنائی زده شیر آدمی و سایر
- حوانات بود جلوه سائی فوقانی تلمی با اول مفتوح ثنائی زده و میم مکور
- بسنی را گویند تلبا با اول مفتوح ثنائی زده پیه باشد و آنرا چربو و چربی نیز
- گویند جلوه جیم جلتا با اول مفتوح پوست بود و آنرا بتازر جلد خوانند ۵
- جلوه سین سلس با اول و ثنائی مکور بمغنی بر بود و سلس و سرس نیز گویند
- جلوه کاف کلبا با اول مفتوح سک باشد و بتازر کلب خوانند کھلما با اول مفتوح
- ثنائنی زده رزانگور باشد کلبا با اول مفتوح ثنائی زده کوسفند را گویند جلوه
- میم ملکا شاه باشد ملکوتا با اول مفتوح ثنائی زده و کاف مضوم و واد معروف
- شهریار باشد جلوه نا هلیجو با اول مفتوح و ثنائی مکور و یای معروف و جیم مضوم ۱۰
- و واد معروف آلوچه باشد و آنرا پنگ نیز خوانند هلیک با اول مفتوح و ثنائی مکور
- و یای مجهول زرد آکو بود و آنرا شمشان نیز گویند جلوه الف از در میم امرا

با اول و ثانی مفتوح شراب باشد و با اول مفتوح بنانی زده خرا کویند و اسهول سفند

و اسهول سفند با اول مفتوح بنانی زده و نای مضموم یعنی امشاسفند که مرقوم کشت

جلوه حجم همینونان با اول مفتوح و ثانی زده و نای معروف و نای فوقانی مضموم دوا و

معروف و نون مکسور و نای فوقانی مفتوح یعنی مردن باشد و آنرا از بر و نون نیز خوانند

۵ جلوه حجم چننا با اول مکسور بنانی زده استرا کویند جلوه دال دما با اول

مکسور و دخانه بود دمان زمان باشد دمد میا با هر دو دال مفتوح بهر دو میم

زده دریا باشد دمن با اول و ثانی مکسور یعنی من باشد دمی با اول

مفتوح بنانی زده خون باشد و آنرا بتازدم کویند دمیک با اول مفتوح

زمین بود و آنرا لکانیز کویند جلوه را ریکا با اول و ثانی مفتوح مادیان باشد

۱۰ رمن با اول و ثانی و مفتوح یعنی همه باشد جلوه زار منقوط زمر و نون با اول

مفتوح بنانی زده و ران مضموم و واد معروف و نون مکسور و نای فوقانی مفتوح

یعنی سراپیدن باشد جلوه شین منقوط شمدر با اول مکسور پیاض باشد

- شکم بارول مکسور و ثانی مفتوح کج بود شمیا بارول مفتوح آسمان باشد
- جلوه کاف کیمجه بارول مفتوح بنانی زده ملخ باشد کجخت بارول مضوم و ثانی
- مفتوح بجه آینه آمده ز رالت بهرام گفته ششم شاخ بودش ز پولاد سخت
- چو بهم از بود و آه کجخت کمر یا بارول مفتوح بنانی زده و رار مکسور مهتاب
- بود کیمخت بارول مضوم و ثانی مکسور بجه کجخت است که مرقوم شد ز رالت ۵
- بهرام گفته بهم از ان شاخ آه کجخت زکیه بدان که بیاید کجخت جلوه میم
- ممن بارول مفتوح و ثانی مکسور بجه چه آمده هرگاه که گوید که ممن میگوی
- اراده آن باشد که چه میگوی جلوه ها همین تابستان باشد و آنرا تشریف نمایند
- جلوه الف از در نون ان بارول مفتوح مادر را گویند و آنرا ماد نیز نامند
- اناقونتن بارول مفتوح و تایی فوقانی مضوم و داد معروف دنون مکسور بجه ۱۰
- هنادن بود انهمن بارول مفتوح بنانی زده و باو میم هر دو مکسور انگور بود
- آنرا انگیز نیز نامند انیتونتن بارول مفتوح بنانی زده و تایی فوقانی مضوم و داد

معروف و نون مکسور تا فوقانی مفتوح بمعنی داشتن باشد انداچه اندیشه بود  
 انگو با با اول مفتوح ثنائی زده و کاف عجمی مضوم و او معروف کاسخ و آنرا بتاثر  
 هند یا خوانند انگوتن با اول مفتوح ثنائی زده و کاف عجمی مضوم و او معروف  
 و تائی فوقانی مفتوح کا و کو بی باشد و آنرا کا و نیز خوانند انگیر بمعنی آهن است که  
 مرقوم گشت انهوما با اول مفتوح ثنائی زده و تاء مضوم و او معروف بمعنی اور و اداقت  
 که در فصل الف از باب و او مرقوم شد ابتدا با اول مفتوح و ثنائی مکسور و یا  
 معروف مورد باشد جلوه با بنتمن با اول مکسور ثنائی زده و تا فوقانی مفتوح  
 دختر را گویند بنتمن با اول مفتوح ثنائی زده و میم مکسور پس باشد و آنرا پس نیز  
 نامند جلوه با عجمی بنام با اول مفتوح پارچه جامه باشد چهار گوشه که بر دو گوشه  
 آن دو بند بدوزند و متابعات زردشت در هنگام خواندن زن و ستاد بازند آنرا بر  
 روی خود به بندند زراشت بهرام گفته شد بر تخت زر ادا و یراف پناه بر رخ و  
 کتیش بر ناف کویا که این پارچه چهار گوشه بواسطه آنکه روز را پوشیده میدارد

- و پنجم نابیده اند بپزند با اول مفتوح ثانی زده فرزند بود بنگ با اول  
 مفتوح و ثانی مکسور آنچه بود و آنرا بیلچو نیز خوانند بنگ با اول مفتوح ثانی  
 زده و کاف عجمی چهار معنی دارد اول خراب بود دوم چوب را گویند سیوم در یجه باشد  
 چهارم وقت بام بود که آنرا بتاز صبح خوانند جلوۀ تائی فوقانی تنا فور «  
 با اول مفتوح و فای مضموم در شریعت زرد شست مقدار از کنایان را گویند « ۵  
 جلوۀ زنگروتا با اول مکسور ثانی زده و کاف عجمی مفتوح و و او معروف و تائی  
 فوقانی زده بیل را گویند جلوۀ شیل منقوط شنت با اول و ثانی مفتوح  
 سال را گویند دشتان جمع آنست شنونتن بمعنی نوشتن باشد جلوۀ کاف «  
 کنا با اول مکسور مایی بود کجور کجور باشد کنیا با اول مفتوح ثانی زده بی  
 را گویند جلوۀ میم منا با اول مفتوح بمعنی مزاج و کشاده آمده و آنرا شایگان ۱۰  
 نیز گویند مندان با اول مفتوح ثانی زده سخن را گویند منش دل باشد «  
 منشیا با اول مفتوح ثانی زده و شیل منقوط مکسور هر بر را گویند جلوۀ نون

ننگ با اول مفتوح بمنی ماکیان باشد جلوۀ داد و ندا با اول مفتوح بمنی ۴

خواستۀ بود جلوۀ نام ہنام با اول مضموم اندام را کوئید جلوۀ الف از در داد ۵

اولش با اول مضموم و داد مجهول و بار مکسور بمنی خویش بود اوجت پیم ۶

با اول مضموم و داد معروف و جیم عجمی مکسور بتان فوقانی زده و بار عجمی مفتوح و میم

۷ مکسور بتان زده انگشت را کوئید آوردن با اول مضموم و داد معروف و ۵

دال مضموم ہر از زده و دال ثانی مضموم بمنی مردن باشد و آنرا جیمیتوانن و ۶

زبر و بتان نیز نامند او زایش زیادہ شدن باشد اویرش مقدار از کثافتان

باشد بروش زردشت اویزہ بمنی پاک و خالص باشد جلوۀ با بوجینا ۷

با اول مضموم و داد معروف و جیم مکسور و یا معروف خیار را کوئید جلوۀ بای ۸

۱۰ عجمی بولشمن با اول مضموم و داد مجهول و بار عجمی مکسور خود باشد کہ در روز جنگ

ہر سر نہند پوزد اسر با اول مضموم و داد معروف دمان باشد بومسم

با اول مضموم بتانی زده و زار عجمی و سید موقوف بمنی پاک و پاکیزہ آمدہ ۹

وسالار بود سوسیا بار اول مضوم و دوا معروف و سین مکسور پس را

گویند جلوۀ شین منقوط سور بار اول و ثانی مفتوح بمعنی سیر که صد گرسنه

است آمده سوکاه بار اول مضوم و دوا معروف بازار بود شولمن بار اول

مضوم و دوا مجهول و لام موقوف و میم مفتوح و زخ را گویند شومارمند

بار اول مضوم و دوا معروف و را موقوف و میم مفتوح کرب بود شومند ۵

بار اول مضوم و دوا معروف پشانی را گویند جلوۀ کاف کوتیب و کوب

کوه باشد کوتینا استر باشد کوز بر تا کشنیز بود و آنرا بتازر کزیره خوانند ۶

کوکا ماه باشد کوکیا ستاره بود کوکما بار اول مضوم و دوا مجهول و کاف

موقوف آفتاب باشد کو مترا بار اول مضوم و دوا معروف و میم مفتوح ۷

۱۰ امرو و آنرا بتازر جلوۀ کاف عجمی کوبش بار اول مضوم و دوا مجهول

و بار مفتوح انکسین باشد کو بییا بار اول مضوم و دوا مجهول و بار مکسور زبازرا گویند

و آنرا هنوز اول نیز نامند کومشون بار اول مضوم و دوا معروف و میم مفتوح

و شین منقوط و واو معروف بمعنی او شان و آنها باشد کومن بار اول مضموم

و واو معروف و میم مفتوح بمعنی اینز باشد کونا بار اول مضموم بره کوسفند باشد

جلوه میم مو در مهر نگین باشد موزد و نون بار اول مفتوح و واو معروف

و زار منقوط موقوف و دال مضموم و واو معروف و نون مکسور و تار فوقانی =

۵ بمعنی فروختن بود موی و نون بار اول مفتوح و ثانی مکسور و یار معروف و تار

فوقانی مضموم و واو معروف و نون مکسور و تار فوقانی مفتوح شمرده باشد .

جلوه کم هو بیا بار اول مضموم و واو معروف و بار مفتوح بین زده دندان

باشد هو پیم بار اول مضموم و واو معروف و بار عجمی موقوف روی را گویند

و آنرا بتاز و جی گویند هو سروب بار اول مضموم و واو مجهول و سین موقوف

۱۰ و تار مضموم نام نیک و نیکنای باشد جلوه الف از دریم اهلوب بار اول

مفتوح بنانی زده و لام مفتوح و هم مضموم و واو معروف بهشته را گویند و آنرا

اشو نیز نامند جلوه با بهایل بار اول مفتوح فصل بهار را گویند =



جلوه نای فوقانی تو با با اول مضموم و و او معروف و یا بر سبب را گویند و آنرا

بتأثر تفلح خوانند تو را و تو تا با اول مضموم و و او مجهول کما و باشد تو ما

با اول مضموم و و او معروف سیر باشد و آنرا بتأثر قوم باشد تون با اول و ثانی

مفتوح تن و بدن بود جلوه جیم حوام با اول مضموم روز را گویند و آنرا روج

نیز نامند جو بال با و او معروف جو ال باشد جو جن با اول مضموم و و او ۵

معروف و جیم مکسور درم را گویند با و او مجهول و جیم ثانی مفتوح بزبان هندریک

فرسخ و ثلث فرسخ را گویند که چهار کرده باشد جو دان با اول مکسور جو ان باشد

جسمیونان با اول مضموم و و او معروف و یا مضموم و و او معروف و نون مکسور

و تا فوقانی مفتوح بمعنی استند باشد جلوه خا خو با اول مضموم خواهر را

گویند و خاتم نیز گویند جلوه دال دو بال با اول مضموم و و او معروف هاء ۱۰

مضموم شمشیر را گویند دو برا با و او معروف دو ال باشد دو را سرون با اول

مضموم و و او معروف و سین مفتوح نام پادشاه جادوان بوده که باز داشت

معارضه میکرد زراشت بهرام گفته یکی شاه بود اندر ایام ادر کججا بود در اکران

نام ادر سر جادوان بود و کمراه بود زکار زراشت آگاه بود ببرند مزده »

بدور اسرون که شد بخت بدخواه ماسرنگون دوسروب با اول مضموم و و او

بجهمول نام بر باشد جلوه را روح با اول مضموم روز باشد و آنرا جوام نیز نامند

۵ رور منا با اول مضموم و و او بجهمول و سکون را و میم مفتوح اندر باشد و آنرا رور منا نیز

گویند رور منا با اول مضموم و و او بجهمول و میم مفتوح بمعنی رور منا است که مرقوم شد

رویشمند با اول مفتوح و یا معروف و شین منقوطه سر را گویند جلوه را »

منقوطه زوبا با اول مضموم و و او معروف دزد را گویند رو بهمن با اول »

مضموم و و او معروف و بال عجمی قرض باشد زوزل با اول مضموم و و او معروف

۱۰ درم باشد زونی زانو باشد جلوه شین سو جرونقل با اول مضموم و و او

معروف و جیم موقوف و را مضموم و و او معروف و نون مگس و تار فوقانی مفتوح

بمعنی آوردن باشد سوهران امید باشد سودار با اول مفتوح سردار

- بهان تن کریتن باشد جلوء جم چه بار اول مکسور زن فاحشه باشد .
- جهمش بار اول مفتوح و ثانی مکسور بشین مقوطم زده بمعنی سرشت و خلقت و
- طبعیت آمده زراشت بهرام گفته چو دوران سروں بد جهمین پلید .
- رکاوان و اسپان خروجی ندید جهمرز بار اول مکسور بجامعت کردن بود بازن
- فاحشه جلوء دال ده امر معروف و نهی منکر بود و آنرا ده سیوید نیز نامند . ۵
- ده سیوید بار اول مفتوح و ثانی زده و پارتختانی مضموم و داد معروف و بار عجم مکسور
- بدال زده امر معروف و نهی منکر بود و آنرا ده نیز گویند جلوء سین سهستان
- بار اول مفتوح و ثانی مکسور سین زده ترسید هر و رسیدن بود و آنرا ادمو نیز نامند
- جلوء کاف کهست بار اول و ثانی مکسور بمعنی سنگین و کران بود کهوین کین بود
- جلوء میم مهست بار اول مفتوح و ثانی مکسور بمعنی سنگین و کران باشد جلوء ۱۰
- داد و ده منش بار اول مفتوح کسی را گویند که کردار و گفتار و دل با حق تعالی راست
- باشد جلوء یا بهان بار اول مفتوح یزدان را گویند جلوء الف از دریای

- تختانی ایارده با اول مفتوح و را مکسور و دال مفتوح شرح زند بود خردانی
- فرماید چه مایه زاهد و پرهیزکار و صومکوی که زند خوان شد در عشق و ایارده کوی
- ایر با اول مکسور و یا معروف و را مفتوح مردم را گویند ایریکان مردمان باشد
- ایوین با اول مفتوح و ثانی مضوم و و معروف چشم باشد جلوۀ با بیتا
- با اول مکسور و یا معروف خانه باشد بیتانه با اول و یا مجهول بیکانه را گویند
- بیر پوشا با اول مکسور و یا معروف و را موقوف و با مضوم و و مجهول بیکانه
- را گویند بیل با اول مکسور و یا معروف چاه آب باشد و آنرا بیلان نیز گویند بتازر
- بیر نامند بیشل چاه باشد و آنرا بیل نیز نامند بیتا با اول مکسور و یا معروف
- دو معنی دارد اول معروف است و درم ماه را گویند که در برابر سال است جلوۀ
- با غجی بیتا پیغام باشد پترسپ با اول مکسور و یا معروف و تا فوقانی و را
- مفتوح بین زده و با غجی نام پدر پور و سبب است و پور و سبب پدر زراشت
- بود که پارسیان بلا اعتقاد نبوت دارند زراشت بهرام گفته مران مرد را

- نام بد پسر پنهان نام فرزند او بود و سبب که زراشت از پشتش آمد پدید  
 شده قفلها را جدا پدید جلوه تار فوقانی تیارا آمو باشد تیارا انجیر باشد
- تیارا کل بود جلوه جم جیب و جیب هیزم باشد جینا که جال بود جلوه جم عجم
- پنجست بار اول مکسور و یار معروف و جم مکسور برین زده کوه را گویند زراشت
- ۵ بهرام گفته بیارند آذر کشید کزین که پنجست کوهان چو مردان دین چشور
- با جم عجم مکسور و یار معروف و دنون و دو او مفتوح برال زده حراطم باشد جلوه دال
- دیر بار اول مکسور و یار معروف بمعنی دور باشد و آنرا ریک نیز نامند دیمه بار اول
- مفتوح بنامی زده دیمه مفتوح دوم مع دارد اول غله را گویند که با آب باران شود
- دوم بمعنی روشن آمده زراشت بهرام گفته بدانکه که حج زمان دیمه داد
- ۱۰ زراشت فرخ زما در بزاد هم او گوید قضا را یکی روز از بامداد که خورشید رخشان
- همی دیمه داد دینا بار اول مکسور و یار معروف بمعنی فتور آمده و آنرا دادستان
- نیز نامند جلوه ریشانه بار اول مکسور و یار معروف و دنون مکسور و تار فوقانی

مفتوح بمنى سرشتن باشد جلوۀ زار منقوطة زینکا بار دل مکسور و یا اسخوف

باد را گویند زمین با



۵ ۱۵۱ السجد جمع ۱۱ یثیم قید ۱۵۱ هـ

سج آلف محله در معنی بی است ترجمه یعنی باشد سلس ۱۵۱ آب و آو که

یکی از عناصر اربعه باشد و جمع هوانی آب در قاطع ۱۵۱ و آه که جانور است

معروف و عیب در سید نز و آواز بلند و نام مرضی که بحر بی خلیق النفس خوانندیم

۵ آتک سئو سلسه بمنق کال کاف فارسی یعنی جان که روح حیوانی باشد :

۱۵۱ کیم قیس ۱ سلسه کیم ۱۵۱ بمعنی مردمان در فرنگ پهلوی مرقوم است

والله اعلم ۱۵۱ وید آمو تیا یعنی کنیزک و پرستار و خدمتکار ۱۵۱

آیشم بمعنی مایه تاب که بر نوا باشد ۱۵۱ آتین موجود شده و بهر سیده و پیدا شده

۱۵۱ کسید آدرخش سرا و صاعقه و رعد ۱۱۱ آتین و آتول هر دو بمعنی ر

۱۰ آدر که نام روز نهم از هر ماه فارسی و نام ماه نهم از ماههای فارسیان و نام فرشته و زنی

گویند که دختر از اهلیم نوشتن و خواندن و دو خنک کند و بچه در آن و زهر آن نیز باشد

که بحر بی شیمه گویند ۱۵۱ آف آفتابی آهویی مشک را نیز گویند ۱۵۱



آوان روز دهم از بهر ماه فارسی و نام ماه هشتم از بهر ماهی فارسی و نام فرشته است

و نام آسمان نام روز پست و هشتم از ماهی فارسی و نام فرشته است

و نام روز پست و هشتم از ماهی فارسی و نام فرشته است

آشمنغ نام دیو است که سخن صنپ و غماز را و در بهر نوبت بمردم آموختن و باو متعلق

است و کس را نیز گویند که معنی زنده او ستارا به موجب کتاب نکند و در ۵

آسا بمعنی شبه و نظیر و مانند و باقی معانی در قاطع است و آردند و آردند بمعنی الف

در لغت آن بمعنی تیز و تند و شان و شکوه و شوکت و فرو و بدیه باشد و باقی در

قاطع و در آشتی طبع و دل خوش کردن و کس هم بعد از بخش و آردگی

باشد و آسنی خرد و آسنا آسیده خرد نیز اغلب اکثر نویسند بمعنی جوهر

ذاتی و استعداد و قابلیت است که حق تعالی در وجود انسان آفریده و آل بحسب ۱۰

کثرت و قلت اعتدال از جبه و طبایع مختلف می باشد هر کرا اعتدال در مزاج

بیشتر اعتدال از کتاب فضایل و صنایع بیشتر و هر کرا اعتدال طبع کمتر قابلیت

در جبر فضایل و ضایع کمتر است و ممتاز و برگزیده را نیز گویند و الله اعلم بالصواب ۱۳۵

حاجت آیه وقت بمعنی پوشیده و نهان کرده و نهفته باشد مع ۱۳۵ آیهت مرادوها

باشد چه از خالق خواهند چه از مخلوق مع ۱۳۵ ، مع ۱۳۵ اشکود اشکود

سقف خانه و هر مرتبه از پوشش خانه باشد مع باقی در قاطع مع ۱۳۵

آوا و بمعنی همور باشد که مقابل و بران است و در دو شمارا هم گویند و بمعنی لغت

و خوش و خوب و نیک هم آمده باقی در قاطع مع ۱۳۵ ، مع ۱۳۵ آوارون

زشت آوارون بمعنی زشت و پلید و بد را گویند و اگر در هر دو لغت بالف مفتوحه نیز

بخوانند در است و چنانکه مشهور بالف مفتوحه است مع ۱۳۵ آک یکاف عربی

عیب و آفت و زیان باشد مع ۱۳۵ آگفت بفتح کاف فارسی و سکون فا آزاد

۱۰ و ریخ و سخت و آفت باشد و بکسر کاف فارسی نیز درست است و بجای حرف فابای

فارسی نیز می آرند که آگیت باشد مع ۱۳۵ آسایدن بمعنی خوش و خرم شدن

و اسودن باشد مع ۱۳۵ و ۱۳۵ بهر دو طریق آورند که بمعنی دلیل و برهان و حجت



۳۳۳ انہو ما بفتح اول اور ز کہ حقوالہ باشد ۳۳۳ اور مزد

انہو سببہ نظم اول بفتح حقوالہ و نام ستارہ مشترک باشد ۳۳۳ انہو سببہ بفتح اول

همین اشیاء سفید که ملائکه و فرشتگان باشد  $\text{اشیاء سفید}$  اشیاء سفید

همین فرشتگان باشد و همین پیرک نیز آمده و در بعضی نالی لفظ مرکب است از

اشیاء سفید چه اشیاء سفید پیرک و سفید یعنی افزونی آمده یعنی پیرک که افزاینده گاه

مکویید الکلیا بفتح اول و کسراف عربی یعنی جوی که شراب باشد  $\text{مکویید}$

از تابفتح اول یعنی زمین و بوم باشد  $\text{و بوم باشد}$  ابرو ابرو یا در هر دو لغت ۵

بفتح اول یعنی خاک باشد که عربی تراب گویند  $\text{تراب گویند}$  اربابا بفتح اول

یعنی تخت و از رنگ پادشاهان باشد  $\text{پادشاهان باشد}$  اربابا بفتح اول و کثر

ثالث یعنی بام خانه و عمارت باشد  $\text{بام خانه باشد}$  اربابا بفتح اول و خبر بوزنه که

برادر بزند و آنه باشد و سیوه الیست معروف  $\text{الیست معروف}$  انجمن بفتح اول و رابع و

کثر ثالث یعنی اکور است که عربی عنب گویند  $\text{عنب گویند}$  سیوه  $\text{سیوه}$  اس و ۱۰

اسیاد امرادر هر سه لغت بفتح اول یعنی می و شراب باشد  $\text{می و شراب باشد}$  الیا بفتح

اول سرکه باشد  $\text{سرکه باشد}$  اتیر بفتح اول یعنی شکر که قسمی از شیرینی و همیشه

- نبات باشد مع قاف اول و کاف فارسی مضمون بمعنی کاشنی
- و آن کیا است مشهور که بحر بی هند با کویند و در این زمان پس بی نقطه خوانده
- و نوشته میشود که کاشنی باشد مع قاف اول و کاف فارسی بمعنی کندم است
- که بحر بی خطه کویند مع یاء و نیا بفتح اول و کثر نون درخت مورد را کویند و برک
- ۵ آنرا در دوام بکار برند و بحر بی آس کویند مع ۱۳۴۵ از بود بضم اول و ثالث و
- سکون ثانی بمعنی امرو است و آن میوه است معروف در ایران بسیار لذیذ
- و سطر و بطلال بی مشهور و بحر بی کثر کویند مع کوفه الکاف بفتح اول بمعنی //
- خروس که مرغ است معروف و بحر بی دیک کویند مع حقه اسد بفتح اول
- و ثالث بمعنی شیر باشد که بحر بی اسد کویند مع کل از با بفتح اول بمعنی
- ۱۰ روباه که حیوان است مشهور بکثرت حیل و مکر مع ۱۳۴۵ اشتر بضم اول و ثالث
- شتر است که بحر بی جمل کویند مع ۱۳۴۵ اسنا بفتح اول و ثانی خراب باشد که بحر بی
- خمار کویند مع ۱۳۴۵ استر بفتح اول و ثالث همان استر است که حیوان است

- بارکش مادرش مادیان و پدرش خراست  $\text{مادیان}$  از رول بفتح اول و ضم
- ثالث میش باشد و آل کو سفندیت معروف  $\text{میش}$  انکوت بفتح اول و
- ضم کاف فارسی کا و کو همی باشد و در برهان قاطع  $\text{میش}$  انکوتین بمعنی
- کا و کو هر مرقوم است و الله اعلم بالصواب مدی سق از زک بفتح اول و ثانی
- و ثالث و کاف فارسی بمعنی بز است که ماده چیش باشد و آل کو سفندیت مشهور ۵
- و قاعده اردغانم در پنج درست نخواهد بود چه زای اول متحرک است  $\text{میش}$
- اکبرید بفتح اول و ثالث و کسر رابع و  $\text{میش}$  از ورا بفتح اول و رابع و ضم ثانی
- هر دو بمعنی خوک باشد که بر پله خنزیر گویند  $\text{میش}$  اکبیا بفتح اول و سکون
- کاف عربی و کسر ثالث بمعنی پی باشد که بر پله عصب گویند و معانی دیگر در قاطع
- $\text{میش}$  ایوید بفتح اول و رابع بمعنی چشم است که بر پله بصر گویند  $\text{میش}$  ۱۰
- ادواج بفتح اول بمعنی آواز و صدا باشد  $\text{میش}$  الکا بفتح اول و ریش است
- که بر پله محاسن نامند  $\text{میش}$  اسیا بفتح اول بمعنی سینه که بر پله صدر خوانند:

- ۴۵۵ این بفتح و ثالث بمعنی پشت که عربی ظاهر گویند معجم و بدل  
 ایری بکسر اول و رابع و ابر بفتح اول و ثانی بمعنی ذکر که اولت تناسل باشد :-
- ۴۵۶ انشوا بفتح اول بمعنی مردم باشد که یک شخص واحد را گویند  
 از آدمی و ترجمه انسان است معجم ادرش بفتح اول و ضم ثانی بمعنی کس  
 ۵ که عبارت از مردم باشد چه کس مردمی و ناکسی نامردمی را گویند و عقل و دانشمند از  
 نیز گویند بدل اب بفتح اول بمعنی پدر است و در عربی نیز همین معانی دارد  
 ۴۵۷ ام بفتح اول مادر باشد و در عربی بضم اول مادر است معجم ۴۵۸  
 ایرناک بفتح اول و ضم ثانی بمعنی نوجو و جوان باشد و جماعتی از ترکان هم است  
 معجم ۴۵۹ ارس بفتح اول بمعنی انجمن که مجلس محلی باشد و فوج و گروه را  
 ۱۰ نیز گویند معجم ایری بکسر اول و ثالث بمعنی مردم و مردی باشد معجم  
 ایرک بکسر اول و سکون ثانی و ثالث و کاف فارسی بمعنی مردم باشد معجم ۴۶۰  
 ایریکان بکسر اول و ثالث کاف فارسی بمعنی مردمان که جمع مردم است :-



۱۱۵  
 و سوار اول بفتح اول و ضم ثالث بمعنی بهشت باشد که در مقابل دوزخی

است و مردم صالح و زاهد و متورع را نیز گویند ۱۲۰ ایرپه بکسر اول

و فتح رابع بمعنی خادم آشکده و قاضی و مفتی بهدینان است و بعضی بزرگ

و متولی آشکده را نیز گویند و بمعنی آتش پرست نیز آمده و صوفی و مرتاض

و تارک دنیا و بجز در اجم گویند ۱۲۱ اسوار بفتح اول  
 ۵

۱۲۲ اسوار بفتح اول بمعنی اسوار باشد یعنی سوار باشد خواه بر اسب

خواه بر چرخ دیگر ۱۲۳ اتیا بفتح اول بمعنی تیر است که بعر بی سهم گویند ۱۲۴

اتوت بفتح اول بمعنی تیز و تند است ۱۲۵ اجرت بفتح اول و ثانی بمعنی

طسوح است که جمعه از پست و چهار حصه کز باشد ۱۲۶ ایریر یا بفتح

اول و کسر ثالث بمعنی پراهن است ۱۲۷ ادرااس و ادرااس و ادرااس هر دو  
 ۱۰

بالف مغتوحه بمعنی پراه یعنی آنکه پراه راست نزود ۱۲۸ از دس بفتح اول

و ثالث و رابع بمعنی از دس است یعنی از آن دس و از مال دس ۱۲۹ ارج بفتح اول

بمعنی قیمت و بها و ارزش باشد و بمعنی جاه و منزلت و مرتبه نیز باشد باقی

معنی در قاطع المعنی. الیم بفتح اول بمعنی الیم است که نقره باشد و بعر بفتح

کویند و الیم ادا بفتح اول قرض و ادا باشد و بمعنی لون و رنگ نیز آمده است

۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ در مثنوی بفتح اول و کسر خامس بمعنی آموختن و تعلیم گرفتن باشد

۵ در مثنوی در فرنگ نوشته بمعنی خوب محقق شد و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ آریونانی

بفتح اول و خامس بمعنی آموختن و تعلیم گرفتن باشد و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ آریونانی

بفتح اول و ثانی و ضم ثالث بمعنی روختن و خیاطت کردن باشد و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲

آریونانی بفتح اول و خامس بمعنی کردن باشد مثل چاه کندن و حوض کندن

و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ آریونانی بفتح اول و ثالث و سادس بمعنی دریدن است

۱۰ که مقابل روختن است و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ آریونانی بفتح اول بمعنی خفتن و خوابیدن

باشد و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ آریونانی بضم اول و کسر و او ثانی

و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ آریونانی بفتح اول سادس بمعنی دادن که مقابل گرفتن است

سوم ۱۱۴۱ استونتن بفتح اول بمعنی دیدن سکون ۱۱۴۱۱۴۱ استونتن از ستونتن

بفتح اول بمعنی دیدن است سکون ۱۱۴۱ استونتن بفتح اول استونتن

بمعنی بستن باشد سکون ۱۱۴۱ استونتن بکسر اول و کاف فارسی بمعنی آندن

یعنی آنگاه آن زمان و آنوقت کردن سکون ۱۱۴۱ استونتن بفتح اول و

کاف عربی بمعنی بختن یعنی بخشیدن و عطا کردن سکون ۱۱۴۱ استونتن بکسر اول ۵

و فتح ثالث بمعنی سندن است که گرفتن باشد سکون ۱۱۴۱ استونتن بفتح اول

بمعنی نهادن یعنی چیزی از دست یا دوش یا سر بر زمین یا جایی دیگر نهادن

سکون ۱۱۴۱ استونتن بفتح اول و واو و هروف بمعنی

سکون ۱۱۴۱ استونتن از وارش بضم اول و کسر خامس بمعنی

سکون ۱۱۴۱ استونتن بفتح اول بمعنی انباشتن یعنی انباشتن و پر و حملو کردن ۱۰

سکون ۱۱۴۱ استونتن بکسر اول بمعنی شنیدن سکون ۱۱۴۱ استونتن بفتح اول

یعنی دانستن و آگاه بودن سکون اما بفتح اول و سیم غیر مشدده بمعنی ما و مایان باشد



اما اول الفصح بفتح اول و سکون یا و کسرتای قرشت در لغت اول و ففتح اول

در لغت ثانی و ثالث و رابع بمعنی ایدون یعنی این زمان و الحال و کسر اول در هر

چهار لغت بمعنی اینچنین و اینچا و این دم و این ساعت بوزن ۱۲ اکتیل بفتح

اول و کسر کاف فارسی بمعنی آید که زینت و آرایش باشد و رسم و عادت و

طرز و روش نیز گویند بوزن ۱۹ اددون بفتح اول و ضم ثانی و کسر دال دریم بمعنی ۵

آینه که بر پیراهن آت گویند بوزن ۱۰ ادر بفتح اول و کسر ثانی بوزن ۱۱ اسون بفتح

اول و ضم ثانی بوزن ۱۱ که بفتح اول و کاف فارسی و اخفای یا اگر بوزن ۱۱ دنیا

بفتح اول و کسر نون بوزن ۱۱ دنیا بفتح اول بوزن ۱۵ ادوب بفتح اول و ضم ثانی و

بوزن ۱۱ دنیا بفتح اول بمعنی یا باشد که کلمه تردید است مثل آنکه سفید است

یا سیاه بوزن ۱۴ ات بفتح اول بمعنی اگر که کلمه شرطیه است بوزن ۱۰ اریک بفتح اول

و کاف فارسی بمعنی دور است که بر بی بعید گویند بوزن ۱۱ انا بفتح اول بمعنی ای بکسر اول

بوزن ۱۰ ادر بفتح اول و ثانی بمعنی هر که بر بی علی گویند بوزن ۱۱ اج بفتح اول بمعنی از

چنانکه گویند از سن و از تو ۵۵۵ اول بفتح اول بمعنی با باشد که بعرب مع گویند

۱۵۵۵ اول بفتح اول بمعنی پس باشد چنانکه اگر کسی را گویند اول بفتح اول

معنی آن باشد که پس بر ۵۵۵ اول بفتح اول بمعنی ضایع و نابود باشد

۱۵۵۵ اول بفتح اول و ثالث بمعنی ضایع و نابود باشد ۵۵۵ اول بفتح

اول و ضم بای فارسی بمعنی ارزش باشد معی از او هرگاه که گویند ارزش گرفت معی از او

گرفت معی ۵۵۵ اول بفتح اول و کاف فارسی بمعنی هنگام و وقت باشد ۵۵۵

اسور بفتح اول و ضم ثالث بمعنی پریر و راست که روز قبل دیروز باشد

۱۵۵۵ اول بفتح اول و خامس بمعنی ارد و پشیمانی است

که روز ششم از هر ماه فارسی و ماه دوم از سالهای فارسی باشد ۱۵۵۵

۱۰ اموند بفتح اول و خامس و ضم ثانی بمعنی امرداد است که روز هفتم از ماهی

فارسی و ماه پنجم از سالهای فارسی باشد ۱۵۵۵ اردن بفتح اول نام روز

پست و پنجم از ماهی فارسی باشد ۱۵۵۵ اول بفتح اول نام روز سی ام است

از نامی فارسیان ۱۳۱ اینود بفتح اول و رابع و ضم تانی نام

روز اول پنجم و ه بیض مسترقه فارسیان باشد ۱۳۱۴ اشتود

بضم اول و فتح ثالث و رابع نام روز دویسم مسترقه فارسیان باشد

از دوک بفتح اول و ثالث و کاف عربی بمعنی یک است که عربی واحد گویند

سجده ارباب بفتح اول بمعنی چهار است ۱۳۱۵ اسر یا بفتح اول و ۵

که ثالث بمعنی ده است که اول مرتبه عشر است ۱۳۱۶ انبام بفتح

اول بمعنی اوام است که قرض و دین باشد ۱۳۱۷ اکو بر بفتح اول و

ضم کاف فارسی و که ثالث بمعنی هرگز است یعنی هیچ وقت هیچ زمان باشد

مشله اگر که گوید که هرگز نخواهم کرد یعنی هیچ وقت هیچ زمان نخواهم کرد ۱۳۱۸

بفتح اول و ۱۳۱۹ اداری بفتح اول و کسر رابع بمعنی همه و تمام و سایر باشد ۱۰

۱۳۲۰ اقدم بفتح اول و ضم ثالث بمعنی آخرین که مقابل اولین است باشد

۱۳۲۱ اهلش بفتح اول بمعنی استواری و پربنیز کار باشد ۱۳۲۲





از خوف کره ارض و کره قر باشد و بمعنی ثانیه مشکوک فیه است سم آث «

اروند بر وزن سو کند بمعنی شان و شوکت باشد و باقی در قاطع سم آث «

از ان بفتح اول بمعنی دهنه و استودان است

۱۱۱۱ بیان بکسر اول بمعنی خورشید است که آفتاب باشد ۱۱۱۱ بام

بامدار تخفف بام دارد است که صبح بگاه باشد و باقی در قاطع ۱۱۱۱ بخت بفتح اول

بمعنی نصیب و طالع باشد ۱۱۱۱ بیلای بکسر اول بمعنی چاه آب باشد

که بعربی بیکر گویند ۱۱۱۱ بیم بکسر اول بمعنی زمین و بوم باشد ۱۱۱۱ بیتا

۵ بکسر اول بمعنی خانه که بعربی بیت گویند ۱۱۱۱ بیابفتح اول بمعنی در خانه

که بعربی باب گویند ۱۱۱۱ بد بفتح اول و ثانی بمعنی بیع که فروختن باشد

از بعضی کسان شنیده شد بمعنی باغ وستان نیز بظن رسید و الله اعلم

۱۱۱۱ بکسین بفتح اول و کس کاف فارسی بمعنی گوشک بکسین شین است

که بنای بلند طبقه دار را گویند و بعربی قصر خوانند ۱۱۱۱ بوجینا بضم اول

۱۰ و کس ثالث بمعنی خیار است و آن میوه است مشهور که بهندی گکر خوانند

۱۱۱۱ بعید بیا بفتح اول بمعنی باده که شراب باشد ۱۱۱۱ و اباده همان شراب است

۱۱۱۱ بسم بفتح اول بمعنی خوش و خوب و تفر باشد ۱۱۱۱ بکرا بفتح اول

و کاف فارص عربی بمعنی تره باشد و آن سبزیست که با طوام خورند عموماً

کندنا باشد خصوصاً که بعربی کرآت گویند بشدید راسی پی نقطه عکس

بزرگ بفتح اول تخم زراعت را گویند مطلق **بزرگ** بیل بوسیله

اول و شایسته منقطع بمعنی خیار بادرنک و بمعنی ترنج که بعربی اترج گویند نیز آمده

۱۱۳۱۱۹۵ بزرگ و ناله بفتح اول و خامس در اس در فرنگی **بزرگ** بمعنی ۵

پرستن بفتح اول نوشته است یعنی پریدن و طیران نمودن **بزرگ**

بان بریتیا بفتح بای ثانی و کسر بای ثالث بمعنی بیل که ضیل باشد و آن حیوان است

مشهور **بزرگ** و **بزرگ** بر خون و بررون در هر دو لغت بفتح اول بمعنی پازن است

که بزرگوئی باشد ۱۹۱ بزرگم اول بمعنی بزرگ است که بنزدیک برگردانند **بزرگ**

بسیار بفتح اول و کسر ثالث بمعنی گوشت است که بعربی لحم خوانند ۱۹۱ ۱۰

بجزو بفتح اول و کسر رابع بمعنی جزو است که موضع مخصوص زنان است "

۱۹۱ بزرگ بفتح اول و رابع و اخفای نهای هوز ص بمعنی زونی باشد بضم اول

یعنی زانو خواه از انسان باشد یا حیوان بعربی رکبه گویند **۱۳۴** و

**۱۳۵** برادر بفتح اول برادر بمعنی برادر است که بعربی اخ گویند **۱۳۵** «

بنشین بکسر اول و فتح ثالث بمعنی پس بضم اول یعنی پسر که نقیض دختر است «

**۱۳۶** بنشین بکسر اول و تقدیم نون و بر تایی قرشت و فتح میم بمعنی دختر

بضم اول یعنی دختر که نقیض پسر است **۱۳۷** بنشین بضم اول و سکون

ثانی و فتح بایما فارص و میم بمعنی خود است با و او بود و له یعنی او چنانکه گویند

خود دارند یعنی او دارند و بمعنی ذات و نقیض غیر هم آمده است چنانکه گویند «

فلا نی خود را چنین و چنان میدانند یعنی ذات خود را نه دیگر را و باقی در قاطع

**۱۳۸** بیتانه بکسر اول و اخفای میمی هنوز بمعنی بیکانه است که بعربی

اجنبی گویند **۱۳۹** بولند بضم اول و فتح ثالث بمعنی بلند است که «

نقیض پست باشد **۱۴۰** بر بیتا بفتح اول و کسر ثالث بمعنی دس پر است

یعنی بسیار دس چه دس و این مرکب است از دس و پر چه دس بضم اول

بمعنی لپار آمده است ۱۹۱ بانوی

است ۱۹۱

بان بش بضم رابع بمعنی کنجور یعنی خربزه دار است ۱۹۲ بجن فتح اول و کسر ثانی

یعنی بنده که نقیض آزاد است ۱۹۳ بهونتن بفتح اول و رابع بمعنی

کردن که عربی فعل کوبند بهونند کنند بهونم کنم ۱۹۴ بهونتن بفتح

اول و کسر رابع بمعنی کریستن باشد یعنی کریه کردن بهونند کریه کنند بهونم کریه ۵

کنم ۱۹۵ بختن بفتح اول و ثالث بمعنی بخشیدن و عطا فرمودن ۵

۱۹۶ بویهونتن بفتح اول و سادس و ثامس و کسر واد و ضم های

بویوز بمعنی خواستن و خواهش نمودن است بویهونند خواهند بویهونم خواهیم

۱۹۷ بنا بکسر اول بمعنی حرف مفرد با است که آفاده معنی امر میگوید مثله

در پہلو ہر گاہ کے کوں بنا بویهون معنی آن باشد کہ بخوار و بطلب است ۱۰

نخبیل بفتح اول و اظہار ہر دو یای عطی بمعنی اندر است کہ نقیض بیرون باشد

۱۹۸ با تر بکسر ثالث بمعنی پس کہ ضد پیش است ۱۹۹ بنا بکسر اول

- بمعنی ماه باشد که بحر پسر شهر گویند بمعنی و بمعنی
- باتما هر دو بتما هر دو لغت بکسر نمی هوز بمعنی پس فردا باشد بمعنی
- بهامین بفتح اول بهار است که بحر پسر ربع گویند بمعنی پسر بکسر اول و
- فتح ثالث کلمه موضوعه است بجهت عدد ده هزار باقی در قاطع بمعنی
- بد بفتح اول بمعنی بد است که مقابل نیک است بمعنی بون بضم اول بمعنی بون
- بضم اول است که بنیاد و پایان و سیخ درخت و انشای هر چیز است بمعنی
- بتیا بفتح اول بمعنی سینه است که صدر باشد بمعنی بوندی بضم اول و
- و سکون نون بمعنی تمام و کمال و بمعنی نیک و خوبی نیز آمده و بنید می نیز
- همین معانی را شامل است بمعنی بر بنیدار بفتح اول بمعنی
- آفریننده و پدید آورنده باشد و بر بنید بمعنی آفرید و پدید آورد بمعنی
- بای بروزن نامی بمعنی خالص و آرزو و مراد دهنده باشد بمعنی بوختار
- بضم اول بمعنی پاسبان و حافظ و نگاه دارنده بمعنی بر بنیدار بمعنی

را بنما و دلیل است و بفتح بجا آورنده نیز آمده که کتابت از شناختن و دانستن

و بفعل آوردن باشد

## باب اول

الف پیک بفتح اول و کاف فارسی بمعنی با مراد که صبح بگاه باشد و آنچه

که میوه است مشهور در ایران و خوشه خرما را نیز گویند باقی در قاطع «

بیمه بیاز همان بیاز است که برادر سیر باشد الف پیک بفتح اول

و سکون کاف فارسی کا و رس که غله است مشهور که بهندیر جوار می گویند

باقی در قاطع و کعبه و پرستوک بفتح اول ثانی پرنده است مشهور که بخرپ

خطاف خوانند و کت پرک بفتح اول و کعبه پرست بفتح اول و

ثانی هر دو لغت بمعنی پریدن است باشد و چکا پیل بمعنی خیل است

و بیله پازین بکسر ثالث بزکوهی و بیله بکسر اول و اخفای

نمای هموز چربی حیوانات باشد و بهمن ایلا بمعنی پی که بخرپ عصب

گویند آمده و بوم بفتح اول و فتح هر دو بمعنی دهن است

و کت و کت پیرا و بفتح اول و سکون ثانی و پیر بفتح هر دو

بای فارسی بمعنی خایه و خصیه آن و سایر حیوانات باشد و کسو



و ده کیست پر بای و پر با در هر دو هر دو لغت بفتح اول بمعنی زیونده است

که بفرپه زی حیات گویند ده ده بد بکسر اول بمعنی پدر است ده ده

پزند بفتح اول و ثالث بمعنی فرزند است ده ده پس بضم اول پسر است

ده ده اسد ده ده لخم ده ده

پرستار بفتح اول و ثانیه خادم و خادمه باشد ده ده سیب و ده ده سم

پنشیاد پرشیاد هر دو لغت بفتح اول بمعنی سوار باشد که تقیض پیاده است

ده ده ۱۹ سچ بفتح اول و ثالث و رخفای نمایی هوز

ده ده سید ام بفتح اول بمعنی پیغام است ده ده پست پانجم بمعنی تعجیل

و شتاب است و در فرینک پهلویر یا دیار هم بمعنی تعجیل و شتاب نوشته و هم

بمعنی زندان که بهندیر بند بخانه گویند نوشته است و الله اعلم ده ده ده ده ۱۰

پادفراس بفتح ثالث و اربع پادفر است که جزا و محافات بدر باشد و در

برهان قاطع پاره خرا به بای عربی و اسقاط الف ثانی باین معنی رقوم است

۱۱۳۱ کس اول بیعت خواندن باشد ۱۱۳۱ بیعت خواندن

بیعت اول بیعت و جاردن که گذاردن دادا کردن باشد نوشته در فرستک پهلوی

و در قاطع و جارش بیعت گزارش و ضعیف و لاغر شدن نوشته است الله اعلم

۱۱۳۱ کونتن بیعت اول و ضم کاف عربی بیعت بریدن و قطع کردن است

۱۱۳۱ بیعت اول بیعت دادن که متقابل گرفتن است بیعت بزرگ دهید

بیعت بزرگ بیعت بیعت اول بیعت افشاندن و پاشیدن و پشودن

افشاندن پشودن افشاندن ۱۱۳۱ بیعت اول و کسر ثالث بیعت

بیعت و اندازه گرفتن باشد ۱۱۳۱ بیعت اول بیعت پاشیدن

که در نظر داشتن و چشم برداشتن باشد بیعت همیشه و پیوسته و جاوید و مدام

۱۱۳۱ جاوید بودن هم آمده ۱۱۳۱ بیعت بزرگ بیعت فرجام که انجام و آخر

دشمنی هر کار هر چیز باشد ۱۱۳۱ بیعت اول و کسر ثالث بیعت بریدن

۱۱۳۱ بیعت بیعت بیعت بیعت که فصل خریف باشد



۱۳۴۵ پتیار و پدیسار در هر دو بفتح اول بر سر کا رفتن و قبل  
 ازین شروع در آن شده باشد ۱۳۴۵ پتا بفتح اول همان معنی پدیسار  
 است و موبدان ایران طوام و شرابی را که یوزدا سرکراں نتوانند خوردن  
 مثل طنج بهدینان آنرا پستاگویند و بهندی اینجا بون خوانند باخفای بون  
 ۱۳۴۵ پانه بروزن دانه بمعنی پناه و حمایت باشد و سایه هر چیز را نیز گویند  
 همچون پناه دیوار یعنی سایه دیوار ۱۳۴۵ پتوک بفتح اول بمعنی توانا و قادر باشد  
 در انحاء حاجات و انصرام امور دنیوی و دنیایوی و بمعنی دین پشروه که جویای  
 راه دین باشد نیز آمده و بهمین املا پدوک و فتوک و فدوک نیز شاید خوانند  
 و در معنی تفاوت نمیکنند و پتوکی بمعنی قدرت و توانا باشد

۱۱۴۱۲۳۴ تتر و تان بفتح اول و خامس بمعنی باریدن باران باشد

تینا بکسر اول بمعنی کل است که خاک آب آینه باشد و بعربی طین گویند

۱۵۱۲ تین بکسر اول انجیر است که میوه است مشهور و در بعضی نسخ

سکون بفتح اول و ضم کاف فارسی نیز بمعنی انجیر دیده شد و بعربی نیز تین گویند

۴۵ ذ تک بفتح اول و سکون کاف فارسی بمعنی خرا باشد که بعربی تمر گویند ۵

۴۶ کو او سید تره نم بفتح اول بحیرت جمع تره است که بمعنی سبزه‌ها که با طعام

خورند باشد و ۱۵۰ تیره مغرد آنست ۱۳۵۰ توما بضم اول اسیر است

که برادر پیا ز باشد و بربی نوم کویند ۱۳۵۰ تم بضم اول و ثانیه بمعنی تخم "

زراعت و میوه باشد ۱۳۵۰ تنبا بکسر اول گاه باشد که خوراک

حیوانات و بربی بتن کویند ۱۳۵۰ تنکوز یا بفتح اول و ضم کاف

۵ فارس و کسرخاس بمعنی پرند باشد عموماً ۱۳۵۰ تیزا وریا بفتح اول

و خامس و سکون رومی بهمله بمعنی خروس باشد که بربی دیک کویند "

۱۳۵۰ تلمن بفتح اول و ثالث بمعنی روباه که جانور است محیل و مکار

و بمعنی پنی که بربی الف کویند نیز آمده است ۱۳۵۰ تئمتا بفتح اول

و ثالث غرس است که بربی دب کویند ۱۳۵۰ تئمن بفتح اول

۱۰ و ثالث در رابع بمعنی توره که بشغال مشهور است بندر کوله کویند ۱۳۵۰

و ۱۳۵۰ تورا و تونا بضم اول دهر و لغت بمعنی گاو که بربی بقر کویند "

۱۳۵۰ تسوبر بفتح اول در رابع بمعنی خوک باشد ۱۳۵۰ تیب

- بکسر اول آهوا باشد و بعر بی ظبی گویند ۱۱۳۵ تلها بفتح اول بمعنی پیه
- که بعر بی شخم خوانند ۱۱۳۶ تون بفتح اول و ثانیه بمعنی تن باشد که بعر بی
- جسم گویند ۱۱۳۷ سلا تنوار بفتح اول و سکون کاف کون باشد که بعر بی
- مقعد گویند ۱۱۳۸ سلا تو پانی بضم اول بمعنی توانای و ملاطقت باشد ۵
- ۱۱۳۹ ف تک بفتح اول و کاف فارغ بمعنی نیو که پهلوان د کرد و دلیر باشد ۵
- ۱۱۴۰ تیج بکسر اول بمعنی تند و تیز باشد مثل شمشیر و خنجر و کار و غیره ۱۱۴۱
- تو تا بضم اول طوطی که پرند هست مشهور و تن که جسم آدمی و سایر حیوانات
- باشد شاید اصح این معنی است ۱۱۴۲ تنه بفتح اول و ثانیه و اخفای می هوز
- ۱۱۴۳ سب سی بفتح اول طسوج است که یکصد از پست و چهار
- ۱۰ حصه کز بار شد و اگر انگشت نیز گویند و بمعنی پیراهن نیز آمده ۱۱۴۴ سب تو پا
- بضم اول بمعنی مطلق جامه باشد که بعر بی ثوب خوانند و بمعنی سیب نیز آمده که
- مسیوه است ۱۱۴۵ تا با بمعنی زر باشد و طلا نیز گویند ۱۱۴۶ سب آکر و ناس

بفتح اول بمعنی سختن یعنی سنجیدن باشد تکرور کنید سنجید و تکرور کنم سنجم

۱۴ کلمه ۱۱ تبلون تن بفتح و کسر طاء بمعنی شکستن باشد تبلونید

شکنید تبلونم شکنم ۱۵ شتمن بفتح اول و ثانی و کسر ثانی بمعنی

آلودی باشد یعنی آلودن و آلودن کمال و غالباً در پهلوی این لغت اشاره به عالم آخرت

آمده ۱۶ تیر کبر اول و نام روز سیزدهم است از ماهی فارسی و نام

ماه چهارم باشد از سال فارسی و باقی در قاطع ۱۷ کلمه ۱۲ تترابفتح اول و

ثالث بمعنی تابستان است و آن مدت بودن آفتاب است در برج صیفی

۱۸ کلمه ۱۳ دود بضم اول بمعنی رویم است چنانکه گویند اول و دوم و سوم

۱۹ کلمه ۱۴ تلین بفتح اول و کسر ثانی دورا گویند که بعد از عدد یک می آید و

۲۰ بربی اثنین گویند ۲۵ کلمه ۱۵ تلن بفتح اول بمعنی سه است که بربی ثلث

گویند ۲۶ کلمه ۱۶ تومنا بضم اول و فتح ثالث بمعنی هشت که بربی ثمانیه

گویند ۲۷ کلمه ۱۷ تشا بفتح اول بمعنی نه که بربی تسعه گویند ۲۸ کلمه ۱۸ توم





## باب الحکم

وید ۱۱ جاتن بکس و فتح تائی قرشت هر دو طریق درست است بمعنی

ایزد بکسر اول و ثالث نامیست از نامها باریتوالی جل شانہ و بر جمیع فرشتگان

نیز اطلاق میکنند بهین ایزد و سرورش ایزد و آشتاد ایزد و باقی قس علی

ذلک بع ۱۲ جدر من بفتح اول و ثالث بمعنی بخت و طالع باشد بع ۱۳

۵ جوی بمعنی اول نهر و جوی باشد بع ۱۴ جیناک بکسر اول و کاف عربی بمعنی

جایی و محل و مکان باشد بع ۱۵ جلیکا بفتح اول جمع تره است و آن چیز است

از قسم سبزر که با طوام خورند بع ۱۶ جیبا و جیبا در هر دو بکسر

اول بمعنی همیزم که بغریه حطب گویند و در برلمان قاطع بحج عربی نوشته بود ترقیم

یا فت اما در فرنگ پہلو بحج فارس مرقوم است ان الله در باب چشم فارس

۱۰ نیز مرقوم میشود بع ۱۷ جمناب بفتح اول بمعنی شتر است که بعربی جبل و بحر گویند

بع ۱۸ جلتا بفتح اول بمعنی پورت باشد خواه حیوان خواه درخت و غیره و بع ۱۹

جلد گویند بع ۲۰ جیا بفتح اول و کسر ثانی بمعنی رک است

که بحر بی عرفا گویند به قسم، جودان بضم اول بمعنی جران و برنا باشد که

بحر بی شاب گویند به قسم، جاسه بفتح اول و ثالث و اخفای می یوز

به کسوه جولا به بضم اول بمعنی بافنده

باشد به قسم، جوجن بضم اول و کسر ثالث بمعنی زوزن است بکسر ثالث

معنی درم که آن چهل و هشت حبه است (روزن به کسوه) جارا بفتح اول ۵

و ثالث و رابع بمعنی سنگ است که بحر بی حجر گویند به کسوه ۱۱۴۱ جملونتن

بفتح اول و ثالث و ضم رابع و به ۱۱۴۱ ۱۱۴۰ جمنونتن بفتح اول و خاس گفتن

است جمنونم و جملونم کریم جمنونید جملونید گویند به ۱۱۴۱ ۱۱۴۰ جتیونتن

بفتح اول و ثالث و تگ بمعنی نشستن است که مقابل ایستادن باشد جتیونید نشینید

و جتیونم نشینم به ۱۱۴۱ ۱۱۴۰ جتیونتن هم بمعنی نشستن که نقیض ایستادن ۱۰

است به ۱۱۴۱ ۱۱۴۰ جکیمونتن بفتح اول بمعنی ایستادن که عکس نشستن

است جکیمونید ایستید جکیمونم ایستم به ۱۱۴۱ ۱۱۴۰ جاتونتن بضم ثالث

و فتح سادس بمعنی آوردن که عکس رفتن باشد جاتونید آید جانوغم آیم »

جمع ۱۱۴۱ جاتونان بفتح خامس و ضم کاف فارسی و فتح نون

و تا بمعنی آوردن باشد که مقابل بردن باشد جاتونید آورید جاتونوغم آوریم

جمع ۱۱۴۱ جاتونان بضم ثالث و فتح خامس و سادس بمعنی داشتن

۵ جاتونید دارید جاسونوغم دارم جمع ۱۱۴۱ جاتونان بضم اول و کاف

فارسی و فتح خامس و سادس بمعنی استدن یعنی گرفتن جاتونید ایستانید

کجا جاتونوغم ایستانم جمع ۱۱۴۱ جاتونان استدن یعنی گرفتن جاتونید

گیرید جاتونوغم گیرم جمع ۱۱۴۱ جاتونان بمعنی آوردن یعنی آوردن که عکس

بردن باشد جمع ۱۱۴۱ جاتونان بمعنی بودن جاتونید بید بجا یعنی باشید

۱۰ و جاتونوغم بزم یعنی باشم جمع ۱۱۴۱ جاتونان بفتح اول و ثالث و خامس

و سادس و سکون کاف عربی بمعنی اوزدن یعنی زدن جمع ۱۱۴۱ »

جیاتونان بفتح اول و سادس و سابع و کسر ثانی و ضم رابع بمعنی مردن که نقیض

زنده بودن است باشد چیتونید میرید چیتونم میرم بقیه ۱۱۲ و ۱۱۳

جکتیون تن بفتح اول و سکون کاف فارص بمعنی نوشتن و کتابت کردن باشد

جکتیونید نویسد جکتیونم نویسم و ۱۱۴ جاور بفتح اول و ثانی در

فرنگ پهلوی بمعنی چار نوشته و ترجمه کرده که یار و مرتبه چنانکه گویند یکبار

کفتم مراد آن باشد یکبار و یکمرتبه گفتم و در هر برهان قاطع بمعنی لفظ جاور ۵

حال نوشته اگر کسی گوید چه جاور دارم غرض آن باشد که چه حال دارم و جاور

کردن بمعنی تغییر و تبدیل در آن نوشته از اینجا معلوم میشود که جاور بمعنی

تغییر و تبدیل باشد والله اعلم بالصواب ۱۱۵ جوید بفتح اول و کسر

ثانی و ۱۱۶ جد بضم اول هر دو لغت بمعنی جدا کردن ترجمه علیحدہ باشد ۱۱۷

جوم بفتح اول و ثانی بمعنی روز که بفریبی یوم گویند و در بعضی نسخه پهلوی ۱۰

یوم نیز نوشته اند که بمعنی چهار باشد ۱۱۸ جاویدان بکسر ثالث

بمعنی همیشه و داریم و آنچه همان باشد ۱۱۹ جوبال بضم اول

اول و جوال بضم اول و الف ممدود بمعنی دوال است که تسمه رکاب و غیر

آنها گویند چرم حیوانات را نیز گفته اند ۱۱۷۹ حیوان بفتح اول بمعنی هیرین

مال و خوراسته باشد و بمعنی آتش نیز آمده و بمعنی طاعت و عبادت نیز آمده

است و جبین را نیز بمعنی هیر است که مرقوم شد

## باب الحکم

۴۳۵ چاه آب که بوری بزرگ کوبند سسکه نو چهار پایی مشهور است

که حیوانات چرند را کوبند پی ۴۳۶ و ۴۳۷ چیا و چیا بکسر اول در هر دو

لغت بمعنی سیمه و نیزم است که بوری حطب کوبند ۴۳۸ و چچا بفتح اول و

۴۳۹ سید چربو شیا بفتح اول و ضم ثالث و کسر ثانی نقطه دار بمعنی دالمن

است و آن مرغ است که آنرا بوری عقاب کوبند ۴۴۰ چیز بفتح اول بمعنی ۵

چهر بکسر اول رویا و صورت آدمی را کوبند که بوری وجه باشد ۴۴۱

جولمن بضم اول و فتح رابع بمعنی کربو است که کربان باشد خواه کربان پراهن

خواه قبا ۴۴۲ چیز بکسر اول بمعنی جوز است که فرج زنان باشد ۴۴۳

چوتا بضم اول بمعنی توانا است که طوطی باشد و بوری پتخا کوبند ۴۴۴

چبون بفتح اول بمعنی پیر است که مال و خواسته باشد و بمعنی آتش نیز آمده ۱۰

وطاعت و عبادت را نیز گفته است و چپین نیز همین معنی دارد =

۴۴۵ چدر و نتن بفتح اول و خامس و سادس و ضم ثالث بمعنی

چیدن باشد مثل کل چیدن چیدروئید چیدروئید چیدروئید چیدروئید چیدروئید ۵۱۴

چو و بضم اول بمعنی مطلق چوب است که بوی پختب کوبند

### باب النخا

س ۳۴ خدا بضم اول نام ذاتی حضرت حق تعالی جل شانہ و بمعنی صاحب



- و مالک نیز آمده است ۱۲ خره بفتح اول و ضم ثانی اطهارهای هوز بمعنی نور  
مطلق باشد و بعضی بضم اول و فتح ثانی و اخفای نیز گفته اند و باقی در قاطع  
است ۱۳ خر بضم اول آفتاب عالم است و بکسر اول بمعنی خوش و خوشحالی باشد  
است ۱۴ خورشید بضم اول و کسر ثالث بمعنی آفتاب است سکون ۱۵  
خریزه بفتح اول و کسر ثالث بمعنی خربوزه است است سکون ۱۶ خارش بکسر ثالث  
و سکون راء و حاء بمعنی خورش است که بفریبی طعام گویند است ۱۷  
خر بفتح اول و ثانی الهمین که انگبین باشد و بفریبی عمل گویند نفید  
نخیک بکسر اول و کاف عربی بمعنی مشک است خواه مشک آب خواه مشک  
روغن و غیره است ۱۸ خا و ن بفتح ثالث بمعنی سک که بفریبی کلب گویند  
است ۱۹ خال بضم ثالث بمعنی خرس بکسر اول بمعنی همان جانور مشهور  
که بفریبی دب گویند است ۲۰ خرا بفتح اول و ثالث بمعنی خر که بفریبی حمار گویند  
است ۲۱ خوک بضم اول و کاف عربی بمعنی گراز که بفریبی خنزیر خوانند است



- در وزن باشد و بیفتی آسانی و سهولت نیز آمده و خاره بیوا و بیفتی خارا
- است که آن پارچه باشد و جدار و بقیمتی و سنگ خارا نیز گویند که سخت سنگ
- باشد وزن را نیز گویند که نقیض مرد است به معنی ۶ خاروم بضم سالت بیفتی
- میوه نوبر و بیفتی خوش مزه و خوش طعم و لذیر نیز باشد به معنی ۷ دینه به معنی ۸
- خاور بفتح ثالث و خاور بفتح ثالث بکسر رابع بیفتی خالق و آفرید کار باشد ۵
- و بیفتی تحمل و برد بار نیز آمده به معنی ۹ خاشه بیفتی حد و بغض و کنی
- باشد به معنی ۱۰ خاور و وزن داور اسم است از اسم الله تعالی و بیفتی آن
- آفرید کار باشد بوی خالص خالق گویند و بیفتی برد بار و در گذرنده و تحمل
- نیز آمده و هست مشرق را که محل طلوع ستارگان است نیز گفته اند به معنی ۱۱
- خشته و میزند بفتح اول و میم و خم های هنوز کلمه بکر و کب از خشت و میومند
- یعنی آن باشد که صاحب نفع و فایده و خوبی و خوش و خشنایا میومند نیز
- به معنی بیفتی آمده

## باب الدال

ثُمَّ جَاءَ — در میان بفتح اول و ثانی و سکون ثانی و رابع ثَمَّ و دراء

بفتح اول و ثانی فلیجده دریا و بفتح اول هر سه بمعنی دریا است که بحر بی

بحر خوانند ثَمَّ — دما بفتح اول بمعنی رود که رودخانه عظیم و آسپال باشد

ثُمَّ جَاءَ — دسک بفتح اول که ثانی و کاف عربی بمعنی زمین است فَمَعَقَ

دانک بکاف فارسی بمعنی مسوه که جمع مسوه باشد و ایچ دکنیا بفتح اول

و کاف عربی و که ثانی بمعنی ملک بفتح اول و کاف فارسی نخل خرم باشد

فصل پنجم در بیان بفتح ثالث بمعنی عقاب است و آن پرنده است فلیت

دینا بکسر اول بمعنی کرک که دشمن کوفتند است و بعر بی زب کوفتند فلیت

دبرید بضم اول و کسر ثالث بمعنی خوک که خنزیر باشد فلیت

بمعنی خون که بعر بی دم کوفتند و دینا بکسر اول و کاف عربی بمعنی ریش

که بعر بی لحمت کوفتند فلیت دینا بضم اول و فتح رابع بمعنی شکم که بعر بی

بطن کوفتند فلیت دخت بضم اول بمعنی دختر که بعر بی بنت باشد

فلیت دخیوید و دخیوود در هر دو لغت بفتح اول و خامس و ضم ثالث

بمعنی شهریار باشد که شاهنشاه عمر خود باشد و کلانتر و بزرگ شهریار نیز کوفتند

و هر بد آتش بر ستار نیز باشد و بمعنی اخیر درین زبان مدعیه بود مشهور است

فلیت دستور بفتح اول و خامس و ضم ثالث بمعنی دسور که راه نما و

وزیر باشد و راه در رسم رانیز کوفتند فلیت دینا بکسر اول و دینا بضم

دادستان بکسر رابع بمعنی حکم و فتوی باشد و کتابت از پادشاه نیز هست

در لغت ثانی ۱۱۴۵ داتو بر بضم ثالث و فتح خامس بیغی داور است .

که نام خدای تعالی است و پادشاه عادل و پرستش کنند نیز گویند بیغی کید

پس خصمین حکم باشد بیغی دوبرا بضم اول و فتح ثالث بیغی شمشیر است

قدح ۱۱۴۶ دقلین بفتح اول و کسر کاف فارسی بیغی رپر است که منش و تولید

باشد و دقلینی بیغی دپر است قس ۱۱۴۷ را با بیغی زرو طلا است ثود ۱۱۴۸ قلم

درستگروب بفتح اول و ثالث و سکون کاف فارسی و ضم خامس بیغی هشدار

بیغی شتاب و تعجیل باشد ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ دجیمون تن بضم اول و رابع و کسر

نون و فتح تایی ترشت بیغی کامیدن بیغی خواستن و خواستن نمودن .

باشد دجیمونید کامید دجیمونم کام قس ۱۱۵۱ دابون بیغی

بفتح اول و ثالث و کسرون بیغی خندیدن باشد دابونید خندید دابونم

خندم قلم ۱۱۵۲ در و تان بفتح اول و ضم ثالث بیغی بردن که مقابل

آوردن باشد در و نید برید در و نم برم د و قلم در بفتح اول

- و دده بفتح هـ و دال و اخفای تا بمعنی سبع که جانوران درنده و ضاره باشند
- عموماً فی سبک ۱۱۳۱ دار و نون بفتح ثالث و سابع و ضم رابع بمعنی رسیدن
- و هر اسید از دار و نون ترست و در روغن ترسم قسم ۱۱۳۱ دار و نون بفتح
- نون و ا بمعنی دادن که مقابل گرفتن است و ابونید رهید و ابونغم دهم
- ۵ د ک بفتح اول و کاف عربی بمعنی آن که اشاره بچیز که دور و غایب از نظر
- باشد از غیر ذی العقول و سده ۱۱۳۱ بفتح اول و کسر الف و سکون
- یا و نون بمعنی اندر است چنانکه گویند اندر خانه و اندر باغ و مثلذک
- ۱۱۳۱ بفتح اول و کاف فارسی بمعنی کران که بوی غالی گویند
- د ک یا بفتح اول و کاف عربی بمعنی پاک که بوی ظاهر گویند ذیق د ک
- ۱۰ کسر اول و کاف فارسی بمعنی دیروز است که بوی بیس گویند
- د مان بفتح اول بمعنی زمان است که هنگام و وقت باشد
- بفتح اول و ثانی بمعنی رستان است که بوی شتا گویند

بمغف دویم است اگر گویند دد بار کفم مراد آن باشد که دویم بار کفم  $\text{دویم}$  —

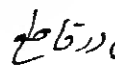
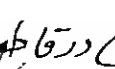


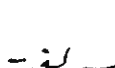







دادس بفتح بییم بمعنی پرست که مقابل جوان باشد  $\text{دو بال بغم}$

اول بمعنی دوال است که تسمه لکام و غیره باشد

### باب الراو

۱۳۲ رود بغم اول بمعنی رود آب است  $\text{دویم}$  رود تاک بغم اول و فتح



- ثالث وکاف عربی بیفتد روستا باشد یعنی ده که مقابل شهر است و برپای
- کریمه گویند باقی در قاطع  راس هر دو را پاس بیفتد راه است که برپای
- طریق گویند باقی در قاطع  راس بیفتد اول بیفتد راسیاب است که در آن
- کنندم و جو و غیره آرند و آنرا آسیا بنیز گویند  روستا بیفتد اول
- و کسر ثالث  روستا بکسر اول و ضم ثانی  روستا بیفتد اول ۵
- و سکون بیستم هر سه لغت بیفتد انا را است که برپای راس گویند  کسوف
- راک بیفتد ثالث و کاف فارسی بیفتد  روستا بیفتد روستا به است
- که حیوان است بسیار محیل و مکار  روستا بکسر اول و فتح ثالث و کاف
- عربی بیفتد مادیان است که ماده اسپ باشد  رخ بیفتد اول بیفتد رک است
- که برپای عراق گویند و علامت عدد هزار که برپای الف گویند نیز آمده است  کسوف ۱۰
- را بیفتد اول بیفتد کوشی است که برپای اذن گویند  روستا بیفتد اول و ثانی
- و کاف عربی بیفتد راست است که مقابل دروغ است  روستا بیفتد اول

- و کسر ثانی و رابع و فتح خامس بمعنی دل است که بعربی قلب خوانند که ۱۰۰۰
- و که یسع ربیع بفتح اول و ربیع بفتح اول و کسر ثانی بمعنی رید بکسر اول و فتح
- ثالث ریدک است که پس از در پیش و غلام مقبول باشد که ۱۰۰۰
- ربیع بفتح اول و کسر ثانی و یسع ربیع بفتح اول و ثالث بمعنی کنیزک
- ۵ است که کنیز باشد و آن زن است که خدمتکار و پرستار زنان و بعربی جاریه
- گویند و دختر و شیزه و بکسر را نیز گویند که ۱۰۰۰ ربا بفتح اول بمعنی بزرگ
- و عظیم باشد باقی در قاطع که ۱۰۰۰ ربیع بمعنی بفتح اول و رابع و کسر ثالث
- بمعنی رهبر است که غلام و بنده و چاکر باشد که ۱۰۰۰ رسی بفتح اول بمعنی
- رهبر است که رقوم شد که ۱۰۰۰ و رکو کتا بفتح اول و رابع و ضم ثانی و هر دو
- ۱۰ کاف عربی بمعنی هوشیار است که تقیض پیوش باشد که ۱۱۰۰ رپین
- بفتح اول بمعنی سپر است که بعربی جُنه گویند که ۱۰۰۰ رسنی بفتح اول
- و کسر ثالث بمعنی نیزه که بعربی ریح گویند که ۱۱۰۰ و رانوتن بمعنی

دویدن است که رفتن باشد بتعجیل تمام را نونید دوید را نونم دوم «

که ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ریمونید بفتح اول و ضم بای فارس و یسم ثانی و فتح

یسم اول بمعنی آوریدن است که مقابل بردن است ریمونید آورید ریمونم

آورم که ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ رستون بفتح اول و سادس و سابع بمعنی انداختن

و افکندن است رستونید اندازید رستونم اندازم ۵ ر بفتح اول بمعنی

من است که بر پی انا گویند که رک بفتح اول و سکون و کاف عربی بمعنی

تو باشد که بر پی انت گویند که روس بضم اول و فتح ثالث بمعنی ما باشد

که بر پی نحن گویند که روم بفتح اول بمعنی شما که بر پی انتم گویند «

که ریج بفتح اول و کسر بای تحتانی بمعنی منج است بفتح اول و کسر ثانی و

این لغت که در پهلوی استعمال میکنند مراد آن باشد که منم و من آنرا ۱۰

اگر گویند ریج رایون یعنی بمنهم بده یا آنرا بمن بده الله اعلم که ۱۱۳۹

رکوس بفتح اول و رابع و ضم کاف ثالث بمعنی ام است بفتح اول ضمیر مستکمل است

و مرک استعمال کنند چنانکه گویند جامه ام و خاسه ام گفته ام و سیم

رگو نشان بفتح اول و رابع بمعنی امثال بفتح اول یعنی ما و مایان که ضمیر مستکلم

مع الفریست لیسوقه ریک بفتح اول و کسر یا بمعنی دیر است که نقیض نزدیک

باشد و مدت است و دیر نیز گفته اند که در برابر زود باشد چنانکه اگر گویند

دیر است ترا ندیدم مراد آنست که مدت نیست ترا ندیدم گفته ام و رستم

بضم اول و فتح رابع بمعنی ابا و با باشد که بر پی می گویند و بدون ترکیب

نمی آید چنانکه باسن باش و باسن پیا ۱۳۵ رجعت بفتح اول و کسر

ثانی لحد را بفتح اول بمعنی نه که تفسیر لای

نقی است در عربی و لذ بعضی شنیده شده که بجای حرف اول لام است

و شاید اصح باشد لحنه ۱۳۶ رخا بفتح اول بمعنی باز و پس باشد بدون

ترکیب گفته نشود اگر گویند رخا بر و مراد آن باشد که باز و پس بر و ۱۳۷

روید بفتح اول و کسر ثانی بمعنی نیست است که مقابل است باشد گفته ام

رتتمین بفتح اول و ثانی و کسر رابع بمعنی ریدر است که اینجا دایره مکان

باشد که پی ۱ روین بفتح اول و کسر ثالث بمعنی پیش که تقیض پس باشد

که پی ۲ روین بضم اول و کسر ثالث و ضم میم بمعنی جاویدان و همیشه

باشد که پی ۳ در سفینا بفتح اول و کسر ثالث بمعنی پائیز است که فصل خزان

و ایام برک ویزان باشد و بعربی خریف گویند که پی ۴ رشن بفتح اول نام ۵

فرشته است که رب النوع راستی و صداقت است و نام روز نهم باشد

از روزهای فارسی که پی ۵ رام نام فرشته است و نام روز پست و یکم از روز

های فارسی که پی ۶ روباس بضم اول بمعنی روباه است

## باب الزا

علی علیہ السلام زبر با بفتح اول و ثالث آفتاب عالم تاب است یقیناً

زیکا بکسر اول و کاف خایس بمعنی یاد است که بعربی ریح گویند علیهم

علیهم در ای بفتح اول و زره بفتح اول و کسر ثانی بمعنی دریا است که بعربی

بحر خوانند علیهم زسیک بفتح اول و کسر ثالث زمین که بعربی ارض گویند

و بود زوکا بضم اول بمعنی بازار باشد علیهم زانا بمعنی تخم و پدر است

عموما خواه تخم غله خواه تخم سیوه علیهم زیت بکسر اول بمعنی زیتون است

و آن سیوه است طرف مصر و شام بهم میرسد و از آن زوغن نیز میگیرند

- ۵۴۱۳ یلعد زرزون قریا بفتح اول وضم رای قرشت وکسرای فو قانی
- بمعنی مرغ است عموماً که پرنده باشد ۵۴۱۴ زنگوتا بفتح اول وکاف ه
- فارس وضم لال بمعنی زنده پهل است ۵۴۱۵ ززرا بفتح اول بمعنی خوک
- است که بعربی خنزیر خوانند ۵۴۱۶ زانی بمعنی زانو است اعم از دست
- یا از پای وبعربی زنا کار را گویند ۵۴۱۷ زیونده بکسر اول بمعنی جاندار ه
- است ۵۴۱۸ ذکر بفتح اول وثانی بمعنی نر که مقابل ماده باشد وبعربی بازال
- منقوط است تناسل مرد را گویند ۵۴۱۹ زمین بفتح اول وکسر ثانی بمعنی
- لمبند باشد که نقیض کوتاه است ۵۴۲۰ زک بفتح اول بمعنی آن باشد که
- اشاره بچیز دور باشد مثل آنکس وآنچیزی که زبا بفتح اول بمعنی کسی است
- ۱۰ زابا بمعنی زرو طلا باشد ۵۴۲۱ زوزن بضم اول وفتح ثالث درم است
- وزن آن در قاطع برین است ۵۴۲۲ زو بضم اول وکسر
- میم واول فتح میم ثانی بمعنی قرض ووام است ۵۴۲۳ زریون نانه

بفتح اول و کسر ثانی بمعنی کشتن است که کشت و زراعت باشد زرمیتونید

کارید زرمیتونم کارم محکم ۱۱۳۱ زمر و نطن بفتح اول و ثالث و ضم رابع

بمعنی سرودن و خوانندگی کردن باشد زمر و نطنید مر اید زمر و نطنم سرایم

محکم ۱۱۳۱ زمر و نطن بفتح اول بمعنی خریدن باشد که نقیض فروختن باشد

۵ زردنید خرید زردونم خرم محکم ۱۱۳۱ زمر و نطن بفتح اول بمعنی زاردن

باشد زمر و نطنید زاید زمر و نطنم زایم محکم زدم بفتح اول و کسر ثانی

بمعنی ام است بفتح اول که اثره بنفس مستکلم است و بدون ترکیب نمی آید

مثل خانه ام و جانانه ام یعنی خانه من و جانانه من محکم زیش

بکسر اول بمعنی اشن بفتح اول بمعنی او و او را باشد که ضمیر غایب است چنانکه

۱۰ خانه اشن و جامه اشن یعنی خانه او و جامه او را محکم ۱۱۳۱ زیت بفتح اول

و کسر ثانی بمعنی ات بفتح اول ضمیر مخاطب است یعنی تو همچو خانه ات و کاشانه

ات یعنی خانه تو و کاشانه تو محکم زیم بفتح اول ام است بفتح اول ضمیر



متکلم است و مرکب استعمال کنند، همچو جامه ام و خاند ام و بمعنی مراد هشتم نیز

آمده، همچو ام بده یعنی مراد به و منم یعنی من هشتم عقلاً ذکر بفتح اول و ثانیا

بمعنی از زان که تقيض کرانت حکم ۱۱ زر پین بفتح اول فصل زمستان

که بوی شتا گویند ۱۲ زاسا در اسم فرشته و نام روز پست و هشتم

از روزهای فارسیان ۱۳ زرین بفتح اول بمعنی زرینه باشد و ۵

بمعنی سبز نیز آمده ۱۴ زر کون یعنی چیزیکه هم رنگ زر باشد چه کون

بمعنی رنگ آمده و سبز و تر را نیز گویند



و اگر باشد معویه است سکینا بفتح اول و کسر کاف فارسی بمعنی کار درست

که عبری سکین کونید معناه ۱۱۱۱ سروب بفتح اول و ضم ثانی بمعنی سخن

که عبری کلام کونید معناه ۱۱۱۱ سبستن بفتح اول بر وزن نهشتن

بمعنی ترسیدن و رسیدن باشد و بمعنی خواستن نیز شنیده شده است

تشدید ترسید هم ترسم معناه ۱۱۱۱ سکونتن کبر اول و ضم کاف ۵

عربی بمعنی دریدن و پاره کردن است سکونید درینید سکونم درینم

معناه ۱۱۱۱ سختن بفتح اول بمعنی سنجیدن و سخت بمعنی سنجیده و سخته

یعنی سنجیده باشد معناه ۱۱۱۱ سرودن بفتح اول سخن گفتن و خوانندگی

کردن باشد و سرود بمعنی سخن و خوانندگی باقی در قاطع معناه ۱۱۱۱

سریتونتن بفتح اول بمعنی کاییدن است که بجا آمدن و مقاربت کردن ۱۰

باشد سریتونید کایید سریتونم کایم معناه ۱۱۱۱ سایتونتن

معناه ۱۱۱۱ سریتونتن بفتح اول بمعنی رفتن که نقیض آمدن باشد

۱۱۴۱ هـ سو جزو تن بضم اول آوردن بضم ثانی یعنی آوردن که نقیض

بودن باشد ۱۱۴۲ هـ سو بر بضم اول و سکون ثالث بمعنی امید و آرزو

باشد ۱۱۴۳ هـ سلس بفتح اول و کسر ثانی بمعنی بد باشد که مقابل

نیک است ۱۱۴۴ هـ سریر بفتح اول و کسر ثانی بمعنی بدتر است که بسیار

بد باشد و سریر آن جمع است ۱۱۴۵ هـ سوماهر بضم اول کسر خامس

بمعنی دیروز است که روز گذشته از روز حال باشد ۱۱۴۶ هـ سپند

سپند و مد بفتح اول و ثانی و سادس و رابع بمعنی سپندار مد است که اسم

فرشته است و نام روز پنجم باشد از روزهای فارسیان و نام ماه دوازدهم

از سال ایشان ۱۱۴۷ هـ سپند و نهد بزر یا دتمی نون ثانی نام روز

سیوم است از همه فارسیان ۱۱۴۸ هـ سینه بکسر اول معلوم که

بجری صدر گویند

شمس یافتح اول شمس شمس یافتح اول هر دو یعنی آسمان

است که فلک باشد و شمس یافتح اول و کسر ثالث یعنی «

آفتاب که بر روی شمس گویند و شمس یافتح اول و ثالث یعنی

نادان است که یکدیگر آب باشند از بام خانه و آنرا بعضی از چوب و بعضی

از کل و بعضی از مس و غیره سازند و شمس یافتح اول و ثانی یعنی شمس است ۵

که بفری مدینه و مصر گویند « $\text{بفم اول}$ » شتون همان بفتح اول.

در اربع بمعنی شهرستان است و آن حصاری باشد که پیرامون شهر بزرگ

کشیده باشند « $\text{بفم اول}$ » شتا بفتح اول و ثانی بمعنی خله است که نقیض

ملا باشد یعنی خلوت و جای خالی « $\text{بفم اول}$ » شوکا بضم اول بمعنی بازار که

بفری ثوق گویند « $\text{بفم اول}$ » شایگان بمعنی شایگان است یعنی فراخ دگشا.

و سزاوار و در خورد لایق را نیز گفته اند باقی در قاطع « $\text{بفم اول}$ » شترا

بفتح اول کناره که بفری ساحل گویند « $\text{بفم اول}$ » شولمن بضم اول و فتح رابع


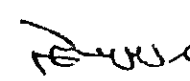
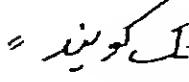
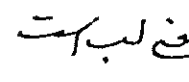
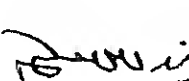
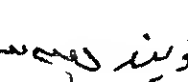

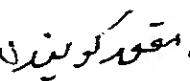
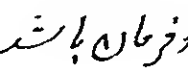
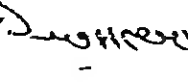
بمعنی روزخ است « $\text{بفم اول}$ » شکر بفتح اول و ثانی انگبین یعنی عمل رشید

« $\text{بفم اول}$ » شمش در بفتح هر دو شین و دال بی نقطه بمعنی پاز که بفری

بصل گویند « $\text{بفم اول}$ » شون بفتح اول و ثانی بمعنی سیر که بفری ثوم گویند

« $\text{بفم اول}$ » شک بفتح اول و کاف فارسی جواب شد که بفری شوکر گویند « $\text{بفم اول}$ »

شکم کبر اول و فتح ثانی کنجد باشد « $\text{بفم اول}$ » شجرا بفتح اول و ثانی

- بمعنی درخت است که بومی شجر گویند  شمار من بضم اول
- و فتح میم ثانی بمعنی کر که دشمن موش است که بومی اش نور بتشدید نون
- گویند  سار من بفتح اول و میم بمعنی موی که بومی شعر گویند
-  شتیا بفتح اول کسر ثانی بمعنی خنده که بومی ضحک گویند
-  شتیا بفتح اول در سکون ثانی و کسر ثالث بمعنی لب است ۵
- که بومی شفه گویند  شار من بفتح اول و رابع بمعنی ابرو شت است
- یعنی ابرو که بومی حاجب گویند  شتا بفتح اول بمعنی زبان که بومی
- سال گویند  شگمن  شمن در هر دو لغت بفتح
- اول و ثالث بمعنی کول که بومی مقود گویند  شرتا بکسر ثانی
- بمعنی لایقی و سزاوار و حکم و فرمان باشد و عوض و بدل را نیز گویند و بزبان ۱۰
- پهلوی بمعنی پادشاه آمده  شتونیا بفتح اول و ضم ثانی و کسر
- نون بمعنی شهریار است که پادشاه بزرگ عصر خود باشد و کالانتر و بزرگ

شهر را نیز گویند و بعد از آن شهر را بفتح اول و ثانی یعنی هوشیار است

که صاحب هوش و شعور باشد و بعد از آن شهر را بفتح اول یعنی مجرم و

کنا به کار باشد و بعد از آن شکستونان یعنی دهن بگردان

و بعد از آن شیشیر بر وزن و یعنی شمشیر است و بعد از آن و شوبکا

و شوبکا در هر دو لغت بفتح ثالث یعنی بافنده و جولا بهر است و بعد از آن ۱۱۳۱۱۳۱۱۳

شکستونان بفتح اول یعنی نکندن است که نقیض کردن و خراب کردن باشد

شکستونان بفتح اول یعنی نکندن است که نقیض کردن و خراب کردن باشد

شکستونان بفتح اول یعنی نکندن است که نقیض کردن و خراب کردن باشد

شکستونان بفتح اول یعنی نکندن است که نقیض کردن و خراب کردن باشد

شکستونان بفتح اول یعنی نکندن است که نقیض کردن و خراب کردن باشد

شکستونان بفتح اول یعنی نکندن است که نقیض کردن و خراب کردن باشد

شکستونان بفتح اول یعنی نکندن است که نقیض کردن و خراب کردن باشد



شنايش بفتح اول بفتح پرستش و عبادت و بندگي تر باشد ۱۱۳۱

شد و نتن ۱۱۳۱۱۳۱ شتو نتن در هر دو لغت بفتح اول بفتح خردا دل

که بويي ارلام و بعث گویند ۱۱۳۱۱۳۱ شیر بفتح اول بفتح نیک و خوب

است ۱۱۳۱ شوم بفتح اول و ثانی بفتح در و دشتا و آفرین باشد »

۱۱۳۱ شوت بضم اول بفتح سال که بويي عام و سینه گویند و ۱۱۳۱ ۵

شتو تان جمع یعنی سالها ۱۱۳۱۱۳۱ شتنین بفتح اول کرونون بفتح

شهر یور است که اسم فرشته د اسم روز چهارم از شهر فارس یا د اسم ماه

ششم از سال فارس یا د باشد ۱۱۳۱۱۳۱ شتا بفتح اول عدد شش که بويي

سحر گویند ۱۱۳۱ شتا بفتح اول عدد هفت است که بويي سبزه گویند

1

2

3

4

5

6

7

8

9

On pp. 24, 8-27, 11 occur the incomplete Pahlavi text with interlinear version in Modern Persian of Handarz i Oš-nar-i dānāk. The text was edited with translation and notes by B. N. Dhabhar, Bombay 1930. Our text corresponds to 1-22 in Dhabhar's edition. The colophon which immediately follows the text (pp. 27, 12-28) state that it was copied from an original which claims its descent from a ms written on the day Dae-pa-Din month Khurdad, of the year 936, most probably A.Y.

This is followed by the Pahlavi text to the Aogemadaē-čā with Avesta quotations and interlinear Modern Persian version (pp. 29-53, 6). On this work, see the Introduction to MS. D3 of the present series.

Pages 53, 7-62, 7 contain the Pahlavi text with interlinear Modern Persian version of the Cim-i kustīk bastan. An attempt to reproduce the Pahlavi text from the Pazand version was made by T. D. Anklesaria in his Dānāk-u Mainyō-i Khard, Bombay 1913, 177-188. The Pazand-Sanskrit text was published, with German translation, by H. F. J. Junker, Der Wissbegierige Sohn, Leipzig 1959, with a commentary by J.C. Tavadia. See also J.C. Tavadia, Die Mittelpersische Sprache and Literatur der Zarathustrier, Leipzig 1956, 102.

Pages 66-104, 2 contain an incomplete dictionary of Zand, Pazand and Avesta terms (loghāt zend wa pāzend wa avestā) written in Modern Persian.

Pages 106-171 contain an incomplete glossary of Pahlavi-Pazand words written in Modern Persian. The words are arranged according to the Persian alphabet and breaks off at the letter šin (ش). The entries are written in red ink.

The ms is described in detail by B.T. Anklesaria, Journal of the K.R. Cama Oriental Institute 31, Bombay 1937, 136-142.

Kaikhusroo M. JamaspAsa

## I n t r o d u c t i o n

The manuscript R410 is one among ten presented by Dr. Sir Jivanji J. Modi to the K.R. Cama Oriental Institute Library, Bombay, in 1933. The ms (31x20 cms) contains 171 Pages bound in full leather and written 12 lines to the page on English blue paper bearing the imprint 'Moinier's Fine' and the year 1853. Pages 65 and 105 are left blank. Pages 97-98 and 99-100 appear to have been misplaced during the binding. A pencil note by the donor on the blank first folio reveals that the ms was bought by him Rs. 5/- from Burjorji Sohrabji Ashburner on March 10, 1903. This is followed by a table of contents by the same hand.

The Persian colophon on p. 62, 8, followed by one in Pahlavi on p. 63, 3, state that the ms was copied by Erwad Jamshid Peshotan Hormazdyar Sanjana at Bulsar and completed on day Dae-pa-Adar month Avan (Qadim), N.Y. 1225 = 30. 5. 1856 A.C. from a copy of Rustom Bahram Darab Sohrab Maneck Peshotan Sanjana written on day Aštad month Fravardin, A.Y. 1125 = 14. 11. 1756 A.C.

The ms is a collection of different texts commencing with the fragmentary and dislocated Pahlavi text with Avesta quotations and interlinear version in Modern Persian of 'Fragments Tahmuras' otherwise known as 'Pursišnīhā' (pp. 1-12, 1). The entire text has been edited with translation and notes by K.M. JamaspAsa and H. Humbach, Pursišnīhā, a Zoroastrian catechism, Wiesbaden 1971.

Pages 12, 2-24, 7 contain a unique Pahlavi text with interlinear Modern Persian version of 30 questions with their answers. The prefatory lines declare that the text was written for the sake of the faithful Zoroastrians of the land of Hindustan.

Printed in Tehran by the Tehran University  
Press & Inaco Co. Press,  
1976.

**The Pahlavi Codices and Iranian Researches**

## **Manuscript R 410**

# **Pursišnīhā**

Edited by :

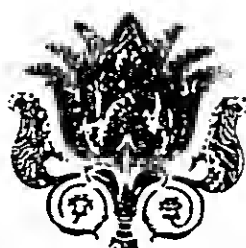
Dastur Dr. Kh. M. Jamasp Asa

Professor Mahyar Nawabi

With the technical assistance of

Dr. M. Tavousi

Dr. B. Fravashi



Published by the Asia Institute of Pahlavi University

2

Shiraz, 1976

